

اندیشه سبز / ۲



زیبایی های ظهور امام زمان





موسسه کتب و نشر اسلامی

داستان ظهور

زیبایرهای ظهور امام زمان

مهدی خدایان آلاء

خدایان آرائی، مهدی
داستان ظهور: زیبایی‌های ظهور امام زمان / مهدی خدایان آرائی - قم: وثوق، ۱۳۸۷.
۱۲۸ ص. (اندیشه سبز / ۲).
۱۸۰۰۰ ریال

ISBN 978-964-2594-61-0

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا:

چاپ چهارم: ۱۳۸۹

کتابنامه: ص. [۱۱۳] - ۱۲۱.

۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق - داستان، ۲. مهدویت - انتظار - داستان
۳. مهدویت - احادیث
۴. داستان مذهبی - قرن ۱۴. الف. عنوان

۱۳۸۹ و ۴ خ / ۲۲۴ BP

۲۹۷/۴۶۲

داستان ظهور

مهدی خدایان آرائی

ناشر: انتشارات وثوق

نوبت چاپ: چهارم، ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

شابک: ۰ - ۶۱ - ۲۵۹۴ - ۹۶۴ - ۹۷۸

آدرس دفتر مرکزی:

قم: خیابان صفاییه، کوچه ۲۸ (بیگدلی)، کوچه ۹، پلاک ۱۵۹

تلفکس: ۷۷۳۵۷۰۰، همراه: ۰۹۱۲۲۵۲۵۸۳۹

تهران: خیابان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، ابتدای وحید نظری، بن بست بختیاری،

پلاک یک، طبقه ۳ / تلفن: ۶۶۹۷۱۲۳۱ / همراه: ۰۹۱۲۲۵۲۵۸۳۹

www.vosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات: ۰۹۱۲۲۵۲۵۸۳۹

مراکز بخش:

تهران: انقلاب، مقابل دانشگاه، خ ۱۲ فروردین، کوچه بهشت آیین، پلاک ۹، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶ - ۲۱۱.

کاشان: میدان کمال الملک، کوچه نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۸، موسسه کلک زرین،

تلفن: ۰۳۶۱ - ۴۴۶۳۹۰۲

فهرست

۷	ماه مکه به سوی کعبه می آید.....
۱۱	سید محمد شهید می شود.....
۱۵	خانه آباد کجاست؟.....
۱۹	سیصد و سیزده نفر از راه می رسند.....
۲۳	پرچمی که سخن می گوید.....
۲۹	شمشیری که کوه را متلاشی می کند.....
۳۳	کنار کعبه چه خبر است؟.....
۳۵	صدای شیطان به گوش می رسد.....
۳۷	لشکری که در دل زمین فرو می رود.....
۴۱	لشکر ده هزار نفری می آید.....
۴۳	شیران بیشه ایمان می آیند.....
۴۵	لباس ضد آتش و عصای شکفت انگیز.....
۴۹	هزاران فرشته به کمک آمده اند.....

۵۳	آنانی که بار دیگر زنده شده‌اند
۵۵	شعار لشکر امام زمان چیست؟
۵۸	بانوانی که پرستاری می‌کنند
۶۰	آن سنگ بزرگ را بیاورید!
۶۲	لشکر به سوی مکه باز می‌گردد
۶۵	انتقام از دشمنان مهتاب
۶۷	پیش به سوی کوفه
۷۱	سفیانی توبه می‌کند
۷۴	جنگ سختی در پیش است
۷۸	حرکت به سوی فلسطین
۸۴	بازگشت به کوفه
۸۶	بهشت روی زمین
۸۹	سخن آخر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یار ما سفر کرده بود، من منتظر بودم، تو منتظر بودی، او هم منتظرا
همه در انتظار آمدن بهار بودند و برای دیدن آن، لحظه شماری
می کردند.

و من قلم در دست گرفتم؛ یک سال، در میان ده ها کتاب به دنبال
گمشده خود دویدم.

می خواستم آمدن او را برای تو به تصویر کشم؛ تصویری که از سخن
امامان معصوم علیهم السلام، برگرفته شده باشد، تصویری زیبا که تو را شیفته
آمدنش کند.

و چنین بود که با مراجعه به بیش از صد کتاب، این نوشتار را برای
آماده کردم.

تو می توانی دلیل سخنان مرا، در حدیث هایی بیابی که در
پی نوشت ها آورده ام.

اکنون نوبت توست تا کتاب خودت را بخوانی و آمدن امام زمان عج را
بیشتر دوست بداری!

و بدانی که «داستان ظهور»، چقدر دل‌ها را امیدوار می‌کند.
این کتاب را به همه همیاران مؤسسه اندیشه سبز شیعه، اهدا می‌کنم؛
زیرا به همت آنان بود که ما توانستیم به هدف خود برسیم.*

مهدی خدایان آرانی

قم، تیرماه ۸۶

* شماره همراه ۰۹۱۳ ۲۶۱ ۹۴ ۳۳ و سایت Masabih.com و صندوق پستی: ایران:

۸۷۴۱۵/۳۱۱، راه ارتباطی شما یا نویسنده می‌باشد.

ماه مکه به سوی کعبه می آید

چرا این کتاب را در دست گرفته ای و با چه انگیزه ای این کتاب را مطالعه می کنی؟

هیچ می دانی من می خواهم تو را به سفری دور و دراز ببرم؟
همسفر خوب من! از تو می خواهم تا همراه من به آینده بیایی!
آینده ای که دیدنش آرزوی همه است.

من تو را به آن روزگاری می برم که قرار است امام زمان ظهور کند؛
آری، سخن من در مورد روزگار ظهور است.

من می خواهم حوادث آن روزگار را برایت بگویم. آیا آماده هستی؟
حتماً بارها شنیده ای که وعده خدا بسیار نزدیک است. پس برخیز و
همراه من به مکه بیا...

امروز، بیستم «ذی الحجه» است.

من و تو الآن در شهر مکه، کنار کعبه هستیم. بیست روز دیگر تا ظهور باقی مانده است. امام زمان روز دهم «مُحَرَّم» کنار کعبه ظهور می‌کند.^۱

نگاه کن ببین که کعبه چقدر زیبا، جلوه تمایی می‌کند!
آیا موافقی با هم طوافی گرد کعبه بنماییم؟
به راستی چرا «مسجد الحرام» این قدر خلوت است؟!
شنیده بودم که خانه خدا بسیار شلوغ است و هیچ وقت دور خانه خدا خلوت نمی‌شود.

چرا امروز اینجا این قدر خلوت است؟
آیا عشق و علاقه مردم به کعبه کم شده است؟
مکه حرم امن خدا است؛ اما امروز سپاهیان «سُفّیانی» این شهر را محاصره کرده‌اند و به همین علت است که شهر این قدر خلوت است.^۲

همسفرم! آیا «سُفّیانی» را می‌شناسی؟
آیا می‌خواهی کمی درباره او برایت سخن بگویم؟
«سُفّیانی» یکی از دشمنان امام زمان است و قیام او از علامت‌های ظهور معرفی شده است.^۳

تقریباً پنج ماه قبل، او در سوریه دست به کودتای نظامی زد و حکومت این کشور را به دست گرفت، سپس به عراق حمله کرد و

شهر کوفه را به تصرف خود درآورد و در این شهر جنایات زیادی انجام داد و تعداد زیادی از شیعیان این شهر را قتل عام کرد.^۴
سفیانی سپاهی را به مدینه فرستاد و توانست این شهر را هم تصرف کند.

اکنون، سفیانی در اندیشه تصرف شهر مکه است؛ زیرا شنیده است امام زمان در این شهر ظهور می‌کند.
او دستور داده تا تعدادی از سربازانش به مکه بروند و این شهر را محاصره کنند.

اکنون شهر مکه در تصرف سپاهیان سفیانی است.
سوالی ذهن مرا به خود مشغول کرده است: امام زمان و یاران او چگونه این حلقه محاصره را خواهند شکست؟
سپاهیان سفیانی با دقت همه راه‌های ورودی شهر را کنترل می‌کنند.
آماده شو!

ما باید به بیرون شهر برویم، همان جایی که قرار است جوانی ماهرو وارد شهر شود.

آنجا را نگاه کن!

آیا آن جوان سی ساله را می‌بینی که به شکل و شمایل یک چوپان است؟

او در دست خود یک چوب‌دستی دارد و آرام آرام از میان سپاه

سفیانی عبور می‌کند. خیلی عجیب است!

سپاه سفیانی که نمی‌گذارند هیچ‌کس وارد شهر شود، چرا مانع ورود این جوان نمی‌شوند؟

نمی‌دانم او را شناختی یا نه؟

جان من فدای او!

این جوان، همان مولای من و توست که به امر خدا به شکل یک چوپان، وارد شهر می‌شود.^۵

او از راه دوری آمده است. او از «یَمَن» به «مدینه» رفته و مدتی در شهر پیامبر منزل کرده است و با حمله سپاه سفیانی به مدینه، از آنجا خارج شده است و اکنون به مکه رسیده است.^۶

صورت نورانیش چون ماه شب چهارده می‌درخشد.^۷

به گونه راستش نگاه کن! آن خال زیبا را می‌بینی که چون ستاره‌ای می‌درخشد.^۸

این جوان، فرزند پیامبر است و می‌آید تا دین جدش را زنده کند...^۹
امام زمان وارد شهر می‌شود، و در کنار کوه‌های این شهر منزل می‌کند.
شهر مکه، شهر خدا و کعبه، محور خداپرستی است و چون هدف امام، ریشه کن کردن کفر است، حرکت خود را از مکه شروع می‌کند.
هنوز تا زمان ظهور، فرصت باقی است. امام زودتر به مکه آمده است تا برای انجام کارهای مقدماتی زمینه سازی کند.

سید محمد شهید می شود

امروز، روز بیست و پنجم «ذی الحجّه» است. ما تا زمان ظهر،
پانزده روز فرصت داریم.

همسفر خویم! آیا موافقی که با هم به اطراف کوه «ذی طوی»
برویم.^{۱۰}

حتماً در دعای ندبه، این جمله را بسیار خوانده‌ای: «أَبْرَضَوِیْ أُمَّ
غیرها أُم ذی طوی».

اکنون برخیز و با من به کوه «ذی طوی» بیا. وقتی از کعبه به سوی
مدینه حرکت کنیم، حدود پنج کیلومتر که برویم به آن کوه می‌رسیم.

نگاه کن! ده نفر از یاران امام، در بالای این کوه جمع شده‌اند.^{۱۱}
شاید بگویی: مگر امام سیصد و سیزده یار ندارد، پس چرا آنها فقط

ده نفرند؟

این ده نفر یاران مخصوص او هستند که زودتر از همه خدمت امام رسیده‌اند؛ اما آن سیصد و سیزده نفر، حدود چهارده روز دیگر به مکه خواهند آمد.

امام زمان بر فراز کوه ذی طوی ایستاده است و منتظر است تا خدا به او اجازه ظهور بدهد.^{۱۲}

آیا می‌دانی آن عبایی که بر دوش امام زمان است، عبای پیامبر ﷺ می‌باشد.

آن عمامه زرد رنگی را که بر سر دارد، می‌بینی؟ این، همان عمامه رسول خداست.^{۱۳}

گوش کن!

امام به یاران خود می‌گوید: «می‌خواهم یک نفر را به سوی مردم مکه بفرستم».^{۱۴}

این یک مأموریت مهم است.

چه کسی به عنوان نماینده امام به سوی مردم مکه خواهد رفت؟ اکنون امام یکی از پسر عموهای خود را برای این کار مهم انتخاب می‌کند.

نام او «سید محمد» است.

امام به او دستور می‌دهد که به سوی مردم مکه برود و پیامی را به آنها برساند.

آیا می خواهی این پیام را بشنوی؟

گوش کن! پیام امام این است: «من از خاندانی مهربان و از نسل پیامبر هستم و شما را به یاری دین خدا دعوت می کنم. ای مردم مکه، مرا یاری کنید»^{۱۵}.

تو خود می دانی که امام زمان، نیازی به کمک مردم مکه ندارد؛ زیرا روزگار ظهور نزدیک است، و به زودی وعده خدا فرا می رسد و هزاران فرشته به یاری او می آیند.

پس چرا امام از مردم مکه تقاضای کمک می کند؟

آری هنوز تعداد یاران امام کامل نشده است و مردم مکه می توانند در جمع یاران حق باشند.

امام آنان را دعوت می کند تا به راه راست هدایت شوند و در این صورت، در این شهر هیچ خونی ریخته نخواهد شد.

آری، او امام مهربانی هاست و برای همین با تمام صداقت، مردم مکه را به یاری دعوت می کند.

نگاه کن! سید محمد آماده حرکت شده و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجد؛ زیرا مأموریتی مهم به او داده شده است.

او با مولای خود و دیگر دوستانش خدا حافظی می کند و به سمت مسجد الحرام رهسپار می شود.

من کمی نگران هستم، نگران آن که مردم مکه با این جوان چگونه

برخورد خواهند کرد؟

ساعتی می‌گذرد، خبری از سید محمد نمی‌شود، کم‌کم به نگرانی من افزوده می‌شود،

خدایا! چرا سید محمد این قدر دیر کرد؟

و لحظاتی بعد یک نفر در حالی که خیلی پریشان است نزد امام می‌آید.

او به امام خبر می‌دهد که سید محمد وارد مسجد الحرام شد و پیام شما را به مردم مکه رساند؛ اما مردم مکه به او حمله کردند و او را کنار کعبه شهید کردند.^{۱۶}

آخر به چه جرمی به قتل رسید؟

مگر این شهر، حرم امن الهی نیست؟ مگر حتی حیوانات هم اینجا در امن و امان نیستند؟

مگر نماینده امام چه گفت که مردم مکه چنین خروشیدند و او را مظلومانه کشتند؟

او همان شهیدی است که در احادیث ما به عنوان «نفس زکیه» از او نام برده شده است. حتماً می‌خواهی بدانی معنای آن چیست؟

نفس زکیه یعنی: فردی بی‌گناه و پاک که مظلومانه کشته می‌شود.^{۱۷}

خانه آباد کجاست؟

اینجا مکه است، شب نهم «محرم»، شب تاسوعا.
جهان تشیع عزادار امام حسین علیه السلام و برادر با وفایش عباس علیه السلام است.
قرار است اجازه ظهور از طرف خداوند داده شود؛ اما این کار با
تشریفات خاصی صورت می گیرد.
با اجازه ظهور دیگر حکومت سیاهی ها غروب می کند و آغاز طلوع
روشنایی است.

امشب انتظار به سر می آید و خداوند فرمان ظهور را صادر می کند.
اگر چه ما هم اکنون در مکه و کنار خانه خدا هستیم؛ اما باید امشب
سفری به آسمان چهارم داشته باشیم.

مگر در آسمان چهارم چه خبر است؟ صبر کن، برایت می گویم.
ما باید به کنار «بیت المعمور» برویم.

حتماً می‌گویی: «بَيْتُ الْمَعْمُورِ» دیگر کجاست؟

همان‌طور که ما کعبه را به عنوان خانه خدا می‌شناسیم و گرد آن طواف می‌کنیم، خداوند بالای این کعبه، در آسمان چهارم، خانه‌ای ساخته تا فرشتگان گرد آن طواف کنند.^{۱۸}

«بَيْتُ الْمَعْمُورِ» به معنای «خانه آباد» است و اجازه ظهور امام زمان کنار این خانه صادر می‌شود و همه دنیا آباد می‌شود. آری، در دوران غیبت، دنیا خراب و ویران است. وقتی که ظهور امام فرا برسد دنیا آباد می‌شود، برای همین، آبادی دنیا از کنار خانه آباد (بَيْتُ الْمَعْمُورِ) آغاز می‌شود.

باید امشب با من به آسمان چهارم بیایی. حتماً می‌دانی که قرآن از آسمان‌های هفت‌گانه سخن گفته است. ما اکنون می‌خواهیم به طبقه چهارم آن برویم.

خوب نگاه کن! چه می‌بینی؟ تمام پیامبران اینجا جمع شده‌اند. اینجا می‌توانی آدم و نوح و عیسی و موسی و ابراهیم علیهم‌السلام را ببینی. گروهی از مؤمنان هم در اینجا هستند.

همه منتظرند و نگاهشان به سویی خیره شده است.

آن طرف را نگاه کن، چه می‌بینی؟

فرشتگان دارند چند منبر توراتی را به سوی «بَيْتُ الْمَعْمُورِ» می‌آورند.^{۱۹}

خوب دقت کن، آیا می توانی تعداد آن منبرها را بشماری؟
درست است، چهار منبر نورانی!

رسول خدا ﷺ و حضرت علی و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را نگاه
کن که با چه شکوهی به سوی این منبرها می روند و بالای آنها
می نشینند.

چه شوری در میان این فرشتگان و انبیاء و مؤمنان برپا شده است...
در این هنگام، همه درهای آسمان باز می شوند.^{۲۰}
پیامبر می خواهد دعا کند و با خدای خویش نجوا کند. همه فرشتگان
و پیامبران نیز آماده اند تا با پیامبر اسلام همنا شوند.

گوش فرا بده تا تو هم سخن پیامبر را بشنوی!
پیامبر چنین عرضه می دارد: «بار خدایا! تو وعده دادی که بندگان
خوبیت را فرمانروای زمین گردانی. لحظه عمل به آن وعده فرا رسیده
است».^{۲۱}

همه فرشتگان و پیامبران نیز همین سخن را زمزمه می کنند.
نگاه کن! پیامبر و حضرت علی و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در
بالای آن منبرها به سجده رفته اند.

آنان در سجده چنین می گویند: «بار خدایا! بر ستمکاران خشم گیر؛
زیرا حریم تو شکسته شد. دوستانت کشته و بندگان خوبت ذلیل
شدند».^{۲۲}

همسفر خوبم! تو خوب می دانی که منظور آنها از این سخنان چیست.

وقتی که خانه وحی به آتش کشیده شد و دُرّ یگانه عصمت، فاطمه علیها السلام شهید شد، همان روز، حریم خدا شکسته شد! آن روزی که امام حسین علیه السلام با لب تشنه شهید شد، ذلت اهل ایمان شروع شد.

و به راستی، پیامبر خوب می داند چگونه از خداوند اذن ظهور را بگیرد.

جالب است بدانی قبل از اینکه پیامبر بالای منبر برود، خداوند فرشته‌ای را به آسمان دنیا می فرستد. ۲۳

من مدت زیادی در این فکر بودم تا علت این کار را بفهمم. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله از این منبر پایین نمی آید تا اجازه ظهور امام زمان را بگیرد و خداوند برای شادی دل پیامبر، این فرشته را قبلاً به آسمان دنیا فرستاده است تا وقتی دعای پیامبر تمام شود، این فرشته هر چه سریع‌تر حکم ظهور را در دستان مبارک امام قرار دهد.

پیامبر در این سجده، چنان با خدا سخن گفت و از سوز دل خود پرده برداشت که اکنون دیگر هر گونه تأخیر در امر ظهور امام، مقبول درگاه خداوند نیست.

سیصد و سیزده نفر از راه می‌رسند

اگر دقت کنی می‌بینی که تمام مردم مکه در مورد مطلب مهمی با هم سخن می‌گویند.

آیا می‌خواهی تو هم از سخن آنها باخبر شوی؟

دیشب، سیصد و سیزده جوان وارد شهر مکه شدند و تا صبح مشغول عبادت بودند.^{۲۴}

آنها در مسجد الحرام گرد هم آمده‌اند، و همه نگاه‌ها را متوجه خود کرده‌اند.^{۲۵}

مردم مکه تعجب کرده‌اند که این جوانان از کجا آمده‌اند؟ آنها چگونه توانسته‌اند خود را به مکه برسانند؛ زیرا شهر مکه در محاصره سپاه سفیانی است.^{۲۶}

عجیب است که لباس همه این جوانان یک شکل است.

همه هم قد و هم اندازه، مثل یک دسته نظامی، بسیار مرتب هستند؛

هر کس آنها را ببیند، مبهوت آنان می شود.^{۲۷}
آمدن این جوانان به این شهر، یک راز است که کسی از آن خبر ندارد.

هر کدام از جوانان در گوشه‌ای از دنیا بودند. چگونه شد که آنها در یک لحظه خود را در مکه یافتند؟

آنها به امر خدا با «طی الارض» به مکه آمده‌اند.

شاید پرسشی که «طی الارض» یعنی چه؟

اگر بتوانی در یک لحظه، بدون استفاده از هیچ وسیله نقلیه‌ای، از کیلومترها راه، خود را به مکه یا هر جای دیگر برسانی، تو «طی الارض» نموده‌ای.

آری، یاران امام معجزه‌وار و بسیار شگفت‌انگیز کنار کعبه جمع شدند.

آری ظهور امام زمان وابسته به حضور این سیصد و سیزده نفر است، اراده خدا بر این بوده است که آنها را در یک لحظه در مکه جمع کند.^{۲۸}

هر کس اسم بزرگ یا همان اسم اعظم خدا را بداند، دعایش مستجاب می شود. وقتی امام زمان خدا را به آن اسم قسم می دهد، سیصد و سیزده یار او، در یک چشم به هم زدن، در مکه حاضر می شوند.^{۲۹}

اکنون شما از این راز آگاه شده‌ای؛ اما مردم مکه، همچنان در تعجب هستند.

آنان در مسجد الحرام دور هم جمع شده‌اند و درباره این مطلب با

هم سخن می‌گویند: به راستی این جوانان چگونه وارد مکه شده‌اند؟
آن طرف را نگاه کن! آن مرد را می‌بینی که به سمت بزرگان مکه
می‌آید.

او کیست و چرا چنین سراسیمه و مضطرب، جمعیت را می‌شکافد؟
او مستقیم نزد فرماندار مکه می‌آید. سلام می‌کند و می‌گوید: «دیشب
خواب عجیبی دیدم و برای همین خیلی ترسیده‌ام».^{۲۰}
فرماندار مکه نگاهی به او کرده و می‌گوید: «خوابت را برایم تعریف
کن».

و آن مرد چنین می‌گوید: «خواب دیدم که ابری در آسمان ظاهر شد
و آرام آرام به سمت زمین آمد تا اینکه به کعبه رسید. در آن ابر،
ملخ‌هایی دیدم که بال‌های سبزی داشتند و مدت زیادی دور کعبه
طواف کردند و سپس به شرق و غرب عالم پرواز کردند».^{۲۱}
هر کس که این سخن را می‌شنود به فکر فرو می‌رود.

آیا بین این خواب و آن گروه سیصد و سیزده نفری، ارتباطی وجود
دارد؟

در شهر مکه شخصی هست که خواب را خیلی خوب تعبیر می‌کند.
از او می‌خواهند تا این خواب را تعبیر کند.

او قدری فکر می‌کند و سپس می‌گوید: «لشکری از لشکریان خدا
وارد این شهر شده است و شما هرگز نمی‌توانید در مقابل آن مقاومت
کنید».^{۲۲}

همه مردم مکه به فکر فرو می‌روند. آری، آن لشکر، همان

جوان‌هایی هستند که دیشب وارد مکه شدند.

طبیعی است که مردم مکه از دست این جوانان عصبانی شوند؛ زیرا اینان می‌خواهند اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان‌شان را در همه دنیا عزیز کنند. شما فکر می‌کنید اولین تصمیم مردم مکه چه می‌باشد؟

درست حدس زده‌اید، آنها می‌خواهند تا این سیصد و سیزده نفر را دستگیر کنند؛ اما خدا ترسی بزرگ بر دل این مردم می‌اندازد.

من به حال این مردم ساده لوح می‌خندم، مردمی که هنوز هم در فکر دشمنی با شیعه هستند. آنها نمی‌دانند که دیگر روزگار غربت شیعه تمام شده است.

یکی از بزرگان مکه که می‌بیند همه در ترس و اضطراب هستند می‌گوید: این جوانانی که من دیده‌ام، چهره‌هایی نورانی دارند و اهل عبادت هستند، آنها که تا به حال کار خلافی انجام نداده‌اند، چرا از آنها می‌ترسید.^{۲۳}

مردم مکه تا غروب آفتاب در مورد این جوانان سخن می‌گویند و آن‌چنان ترس و وحشتی در دل دارند که نمی‌توانند هیچ کاری بکنند. شب فرا می‌رسد و مردم به خانه‌های خود باز می‌گردند و به خواب سنگینی فرو می‌روند.^{۲۴}

پرچمی که سخن می گوید

شب عاشورا است و فردا روز ظهور امام زمان!
امشب، پایان روزگار غیبت رقم می خورد. شهر مکه در تاریکی فرو
رفته است اما کنار کعبه نورانی است. امشب کسی به مسجد الحرام
نیامده است.^{۳۵}

آن جوان را می بینی که کنار کعبه مشغول دعا است. نمی دانی او با خدا
چه نجوایی دارد؟

آیا می خواهی نزدیک برویم و او را از نزدیک ببینیم؟
او امام زمان است که در این خلوت شب با خدای خود راز و نیاز
می کند.

آیا می دانی مضطر واقعی اوست که خدا دعای او را مستجاب و امر
ظهورش را اصلاح می کند.^{۳۶}

خدا در قرآن می گوید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْثِفُ السُّوءَ»؛ چه

کسی دعای مُضْطَرَّ را اجابت می کند و سختی ها را از او دور می نماید؟^{۳۷}

اکنون سؤال مهمی از تو دارم: آیا می دانی امام زمان چگونه می فهمد که دعای او مستجاب شده است؟

او از کجا می فهمد که باید قیام کند؟

آیا می دانی که در آن لحظاتی که قرار است دوران غیبت تمام شود، چه حوادثی روی می دهد؟

اگر دقت کنی می بینی که امام به همراه خود یک پرچم آورده است.^{۳۸}

خدای من! آن پرچم خود به خود باز می شود.^{۳۹}

آیا می توانی نوشته روی پرچم را بخوانی؟

روی پرچم چنین نوشته شده است: «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ». یعنی هر کس با

صاحب این پرچم بیعت کند در واقع با خدا بیعت کرده است.^{۴۰}

صدایی به گوش می رسد. این صدا از کیست؟

امام که مشغول دعا است، شخص دیگری هم در اینجا نیست، پس

چه کسی است که سخن می گوید؟

گوش کن! آیا می شنوی چه می گوید؟

— ای ولی خدا، قیام کن!

من این طرف و آن طرف را نگاه می کنم تا شاید گوینده این سخن را

بیابم.

عجب! این همان پرچم است که با قدرت خدا به سخن در آمده است. همسفرم! تعجب نکن! مگر مقام امام زمان بالاتر از موسی علیه السلام نیست؟

مگر درخت به اذن خدا به سخن در نیامد و با موسی علیه السلام سخن نگفت؟ در اینجا هم به امر خدا، پرچم با امام زمان سخن می‌گوید. شمشیر امام را نگاه کن که خود به خود از غلاف بیرون می‌آید و با آن حضرت سخن می‌گوید: «ای ولی خدا قیام کن!». ^{۴۱}

نگاه کن، مسجد الحرام چقدر نورانی شده است! چه شوری برپا شده است! فرشتگان دسته دسته به مسجد الحرام می‌آیند.

در میان آنها فرشتگانی که در جنگ بدر به یاری پیامبر آمدند نیز حضور دارند. ^{۴۲}

مسجد پر از صف‌های طولانی فرشتگان می‌شود. در این میان دو فرشته بزرگ الهی را می‌بینی، آنها جبرئیل و میکائیل هستند.

جبرئیل با کمال ادب خدمت امام می‌رسد و سلام می‌کند و می‌گوید: «ای سرور و آقای من! اکنون دعای شما مستجاب شده است». ^{۴۳}

اینجاست که امام دستی بر صورت خود می‌کشد و می‌فرماید: «خدا را حمد و ستایش می‌کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارث زمین قرار داد». ^{۴۴}

نگاه کن! چگونه امام با شنیدن سخن جبرئیل حمد و شکر خدا را می‌کند.

پس من و تو هم باید شکرگزار خدا باشیم که روزگار سیاه غیبت به ستر آمد و سپیده ظهور دمید.

به نظر تو اولین کار امام در هنگام ظهور چیست؟
جواب یک کلمه بیشتر نیست: نماز.

آری، امام در کنار کعبه می‌ایستد و نماز می‌خواند.^{۴۵}

شاید امام به شکرانه اینکه خدا به او اجازه ظهور داده است، نماز می‌خواند.

و شاید او می‌خواهد با نماز از خدا طلب یاری کند؛ زیرا او راهی بسیار طولانی پیش روی خود دارد و نیازمند یاری خداست. وقتی نماز تمام می‌شود او از جای خود برمی‌خیزد و یاران خود را صدا زده و می‌گوید: ای یاران من! ای کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید.

نگاه کن، ببین!

یاران امام یکی بعد از دیگری، خود را به مسجد الحرام می‌رسانند.

همه آنها کنار در کعبه دور امام جمع می‌شوند...

اکنون امام به کعبه، خانه یکتاپرستی تکیه می‌زند و اولین سخنان خود

را برای یارانش می‌گوید.

او این آیه قرآن را می‌خواند: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^{*}
و سپس می‌فرماید: «من بَقِيَّةُ اللَّهِ و حجت خدا هستم»^{۴۶}
می‌دانم می‌خواهی بدانی که معنای «بَقِيَّةُ اللَّهِ» چیست؟
حتماً دیده‌ای بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه کرده و آن را در جایی
مطمئن قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آنها هستند.
خدا هم برای خود ذخیره‌ای دارد. او پیامبران زیادی برای هدایت
بشر فرستاد. پیامبران همه تلاش خود را انجام دادند.
ولی آنها اجازه نداشتند که حکومت الهی را تشکیل بدهند؛ زیرا هنوز
مردم آمادگی آن را نداشتند.
امام زمان ذخیره خداست تا امروز حکومت عدل الهی را در همه
جهان برپا کند.
آری، امام بَقِيَّةُ اللَّهِ است، او ذخیره خداست. او یادگار همه پیامبران
است.

چه جمع زیبایی، یک شمع و سیصد و سیزده پروانه!
آیا آن ستون نور را می‌بینی؟
یک ستون نور از بالای سرباران امام زمان به آسمان رفته است. این
ستون خیلی نورانی است. همه می‌توانند این نور را ببینند.
این معجزه خدا و نشانه ظهور است. همه مردم دنیا، این نور را

می بینند و دلشان شاد می شود. ۴۷

یاران امام دور شمع وجود او حلقه زده اند، من در این میان تو جهم را از محبوبم بر نمی دارم.

نگاه کن! آستین چپ پیراهن امام را می گویم، آیا آن لکه سرخ را روی لباسش می بینی؟

به راستی چرا لباس امام، خون آلود است؟ آیا به بدن او صدمه ای وارد شده است؟

نه، این خون سرخی که تو می بینی یک تاریخ است، یک نماد است. این خون، بسیار قدیمی است و یک دنیا حرف دارد، تو را به جنگ اُحد و زمان پیامبر ﷺ می برد.

این سرخی خون، میراث سالیان دراز است، این خون، خون لب و دندان پیامبر است.

در جنگ اُحد وقتی که لب و دندان پیامبر زخمی شد، قطراتی از آن خون بر آستین پیراهن او چکید.

امروز همان لباس پیامبر را فرزند عزیزش بر تن کرده است. ۴۸

شمشیری که گوه را متلاشی می‌کند

نزدیک اذان صبح است و همه یاران امام زمان، برای خواندن نماز آماده می‌شوند.

نماز برپا می‌شود. نسیم می‌وزد. وقت مناجات با خدای مهربان است.

بعد از نماز، یاران می‌خواهند با امام بیعت کنند و پیمان ببندند.

امام کنار در کعبه می‌ایستد و دست راست خود را باز می‌کند.

آیا آن نور سفید را می‌بینی که از دست راست امام می‌درخشد؟

این نور چقدر زیبا و خیره‌کننده است ولی با این حال هیچ چشمی

را آزار نمی‌دهد.^{۴۹}

دقت کن! در دست دیگر امام چه می‌بینی؟ گویا یک نامه در دست

امام است.

آری، این عهد و پیمانی است که پیامبر برای امام زمان نوشته است.

پیامبر این پیمان را به حضرت علی علیه السلام داده است. سپس این پیمان نامه به امام حسن علیه السلام به ارث رسیده است. و همین طور از امامی به امام دیگر تا اینکه اکنون نزد امام زمان است. ۵۰

امام در حالی که دست راست خود را باز کرده است می فرماید: این دست خداست.

آیا می دانی که منظور امام از این سخن چیست؟

امام این آیه را می خواند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ»؛ «و هر آن کس که با تو دست بیعت بدهد با خدا بیعت کرده است». ۵۱

آری، دست امام، دست خداست.

خوب نگاه کن آیا می توانی اولین کسی را که با امام دست می دهد بشناسی؟

این جبرئیل است که خم می شود و دست مبارک امام را می بوسد و با او بیعت می کند و بعد از آن همه فرشتگان با امام بیعت می کنند. ۵۲

اکنون نوبت بیعت یاران است.

امام رو به آنان می کند و می گوید: «شما باید از گناهان و زشتی ها دوری کنید و همواره امر به معروف و نهی از منکر کنید و هیچ گاه خون بی گناهی را به زمین نریزید. از ثروت اندوزی و تجمل گرایی خودداری کنید، غذای شما، نان جو باشد و خاک پالشت شما». ۵۳

البته اگر یاران امام، این شرایط را بپذیرند، امام هم قول می دهد که هرگز همنشینی غیر از آنان انتخاب نکند.

یاران این شرایط را قبول کرده و با امام بیعت می نمایند.

همسفرم! در این سخنان کمی فکر کن!
درست است که این سیصد و سیزده نفر در آینده نزدیک،
فرمانروایان دنیا خواهند شد و هر کدام از آنان بر کشوری حکومت
خواهند کرد؛ اما عهد کرده‌اند که تمام عمر بر روی خاک بخوابند!
بی جهت نیست که آنان به چنین مقامی رسیده‌اند و یار امام شده‌اند.
این عهدی که امام با یاران خود می‌بندد؛ گوشه‌ای از آن عدالتی است
که همه منتظرش بودیم.

آری امام زمان از یاران خود بیعت می‌گیرد که بر اساس مفاهیم قرآن،
عمل کنند.^{۵۴}

نگاه کن! از آسمان، شمشیرهایی نازل می‌شود.^{۵۵}
برای هر کدام از سیصد و سیزده نفر یک شمشیر مخصوص می‌آید.
هر کسی شمشیر خود را برمی‌دارد. هیچ‌کس اشتباه نمی‌کند و
شمشیر فرد دیگر را برنمی‌دارد؛ زیرا نام هر کس، بر روی شمشیرش
نوشته شده است.

عجیب است، بر روی هر شمشیر هزار کلمه رازگونه نوشته شده
است. از هر کلمه، هزار کلمه دیگر فهمیده می‌شود.^{۵۶}
آنها از هر کلمه، هزار کلمه دیگر دریافت می‌کنند. خداوند برای
یاران امام، این کلمات را آماده کرده است تا در موقعیت‌های مختلف
از آن استفاده کنند.

تعجب در این است که چگونه یاران امام می‌خواهند با این شمشیرها
با دشمنی بجنگند که انواع سلاح‌های پیشرفته را در اختیار دارد؟

نزد یکی از آنها می‌روم و این سؤال را از او می‌کنم.
 او شمشیر خود را به من می‌دهد و می‌خواهد به آن نگاه کنم.
 شمشیر را می‌گیرم. هر کار می‌کنم نمی‌توانم تشخیص بدهم که از چه جنسی است.

او می‌گوید: آیا می‌دانی با این شمشیر می‌توان کوه را متلاشی کرد؟
 آری این شمشیر چنان قدرتی دارد که اگر آن را بر کوه بزنی، کوه را متلاشی می‌کند.^{۵۷}

و بارها افرادی از من سؤال کرده‌اند که امام زمان چگونه می‌خواهد با شمشیر، دنیا را در اختیار بگیرد؟

امروز من جواب آنها را یافتم، اگر شمشیر یاران امام، می‌تواند کوه را متلاشی کند، پس شمشیر خودِ امام چه کارهایی می‌تواند بکند؟
 آری، در دست این فرمانده و لشکر بی‌نظیرش، اسلحه پیشرفته‌ای است که به شکل شمشیر است؛ اما هرگز یک شمشیر ساده و از جنس آهن نیست، این یک اسلحه بسیار پیشرفته است.

در این اسلحه چه خاصیتی نهفته است؟

نمی‌دانم، فقط این را می‌دانم که می‌توان یک کوه را با آن متلاشی کرد.

این اسلحه را خدا ساخته است و به راستی که دست خدا بالای همه دست‌ها است!

کنار کعبه چه خبر است؟

حالا دیگر آفتاب بالا آمده است، مردم مکه متوجه می شوند که در مسجد الحرام خبرهایی است.

آنها از یکدیگر سؤال می کنند: این کیست که در کنار کعبه ایستاده است و گروهی گرد او را گرفته اند؟

در این میان صدایی در همه جا طنین انداز می شود.^{۵۸}

گوش کن!

این صدای جبرئیل است: «ای مردم! این مهدی آل محمد است، از او پیروی کنید».^{۵۹}

همه مردم دنیا این صدا را می شنوند.^{۶۰}

عجیب این است که هر کسی این ندا را به زبان خودش می شنود، اگر عرب زبان است به زبان عربی می شنود، اگر فارس زبان است به زبان

فارسی.^{۶۱}

وقتی مردم این ندا را شنیدند با یکدیگر در مورد ظهور سخن می‌گویند و می‌فهمند که وعده خدا فرا رسیده است. ۶۲

مردم مکه با شنیدن این ندا به سوی مسجد الحرام هجوم می‌آورند تا ببینند چه خبر شده است.

آنان می‌بینند که امام با یارانش جمع شده اند.

اکنون امام می‌خواهد با مردم سخن بگوید به نظر شما اولین سخن امام با مردم چیست؟

امام به کنار کعبه می‌رود و به خانه خدا تکیه می‌زند و چنین می‌گوید: «ای مردم! من مهدی، فرزند پیامبر هستم. هر کس می‌خواهد آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم‌السلام را ببیند، مرا ببیند! ای مردم من شما را به یاری می‌طلبم. چه کسی مرا یاری می‌کند؟» ۶۳

و اکنون یک امتحان بزرگ الهی در پیش روی مردم مکه است؛ زیرا با اینکه امام بیش از هزار سال عمر دارد؛ اما به شکل یک جوان ظهور کرده است. ۶۴

مردم مکه در شک و تردید هستند، گروهی از آنها باور نمی‌کنند که این جوان، همان مهدی علیه‌السلام باشد. ۶۵

آنها دسیسه می‌کنند و تصمیم می‌گیرند تا امام را به قتل برسانند؛ ولی فراموش کرده‌اند که امام چه یاران باوقایی دارد، یارانی که عهد بسته‌اند تا آخرین نفس از امام دفاع کنند. ۶۶

وقتی مردم مکه می‌بینند که یاران امام آماده دفاع هستند پشیمان می‌شوند و مسجد الحرام را ترک می‌کنند.

صدای شیطان به گوش می‌رسد

مذتی است مردم دنیا صدای جبرئیل و ندای او را شنیده‌اند. دل‌های آنها به سوی امام خوبی‌ها متوجه شده و همه دوست دارند امام را ببینند. ۶۷

درست است که کوفه و مدینه الآن در تصرف سفیانی است؛ اما اگر به یکی از این دو شهر بروی، می‌بینی که سپاهیان سفیانی به حق بودن فرمانده خود شک کرده‌اند و می‌خواهند از بند سپاه سفیانی رها شوند و به سوی امام بیایند.

از آنجا که شیطان، دشمن سعادت انسان‌هاست، می‌خواهد هر طور که شده باعث گمراهی مردم شود. او اکنون نیز در فکر فریب دادن مردم است و می‌خواهد مانع پیوستن آنها به امام بشود.

او می‌داند که با ظهور امام زمان، بندگان خوب خدا در دنیا حکومت

خواهند کرد و برای ناپاکان در زمین جایی نخواهد بود.

به همین دلیل، موقع غروب آفتاب، شیطان با صدای بلند، همه مردم دنیا را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «ای مردم، آگاه باشید که سفیانی و یاران او حق هستند».^{۶۸}

همه مردم این صدا را می‌شنوند؛ اما نمی‌دانند که صدای شیطان است. عده‌ای به گمراهی می‌افتند و صدای شیطان آنها را فریب می‌دهد و متأسفانه آنها از امام زمان بیزاری می‌جویند.^{۶۹}

من خیلی دلم به حال این مردم می‌سوزد که چگونه فریب شیطان را می‌خورند.

در سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام آمده بود که در نزدیک روزگار ظهور، دوزخ در آسمان طنین خواهد انداخت.

ندای اول که نزدیک طلوع آفتاب به گوش می‌رسد، ندای جبرئیل است و صدای دوم که نزدیک غروب خورشید به گوش می‌رسد، صدای شیطان است.

شیعیان که از قبل، این مطلب را می‌دانستند هرگز فریب نمی‌خورند. آنها می‌دانند که حکومت عدل الهی بسیار نزدیک است.^{۷۰}

لشکری که در دل زمین فرو می‌رود

امشب، شب چهاردهم «مُحَرَّم» است و آسمان شهر مکه مهتابی است.

چهار شب از ظهور امام زمان می‌گذرد و در شهر مکه آرامش برقرار است، البته همچنان بیرون شهر سپاه سفیانی مستقر شده و شهر را در محاصره دارند.^{۷۱}

سپاه سفیانی هراس دارد که وارد شهر شود و با لشکر امام بجنگد. آنها منتظرند تا نیروی کمکی از مدینه برسد تا بتوانند به جنگ امام بروند.

امشب، سیصد هزار نفر از سربازان سفیانی از مدینه به سوی مکه حرکت می‌کنند.

سفیانی به آنان دستور داده تا شهر مکه را تصرف و کعبه را خراب

کنند و امام را به قتل برسانند. این نقشه شوم سفیانی است.^{۷۲}
 به راستی، امام زمان که فقط سیصد و سیزده سرباز دارد، چگونه
 می‌خواهد در مقابل لشکری با بیش از سیصد هزار سرباز مقابله کند؟
 من می‌دانم که خدا هرگز ولی خود را تنها نمی‌گذارد.
 سپاه سفیانی از مدینه به سمت مکه حرکت می‌کند و بعد از اینکه از
 مدینه خارج شد در سرزمین «بیدا» مستقر می‌شود.^{۷۳}
 می‌دانید «بیدا» کجا است؟

حدود پانزده کیلومتر در جاده «مدینه» به سوی «مکه» که پیش بروی
 به سرزمین «بیدا» می‌رسی.
 پاسی از شب می‌گذرد...

آن مرد کیست که سراسیمه به این سمت می‌آید؟
 نگاه کن! ظاهرش نشان می‌دهد که اهل مکه نیست. او از راهی دور
 آمده است.

آن مرد سراغ امام را می‌گیرد، گویا کار مهمی با آن حضرت دارد.
 یاران امام، آن مرد را خدمت امام می‌آورند.
 آن مرد می‌گوید: «ای سرورم! من مأموریت دارم تا به شما مرثیه
 بزرگی بدهم، یکی از فرشتگان الهی به من فرمان داد تا پیش شما
 بیایم.»^{۷۴}

من که از ماجرا خبر ندارم، از شنیدن این سخن تعجب می‌کنم.

چگونه است که این مرد ادعا می‌کند فرشتگان را دیده است؟
امام که به همه چیز آگاهی دارد، می‌گوید: «حکایت خود و برادرت را
تعریف کن».

آن مرد رو به امام می‌کند و چنین می‌گوید:
من آمده‌ام تا بشارت دهم که سپاه سفیانی نابود شد. من و برادرم از سربازان
سفیانی بودیم و به دستور سفیانی برای تصرف مکه حرکت کردیم.
وقتی به سرزمین یثدا رسیدیم، هوا تاریک شده بود، برای همین، در آن
صحرا منزل کردیم.

ناگهان فریادی بلند در آن بیابان پیچید: «ای صحرای یثدا! این قوم ستمگر را
در خود فرو ببر».^{۷۵}

من با چشم خود دیدم که زمین شکافته شد و تمام سپاه را در خود فرو برد.
فقط من و برادرم باقی ماندیم و هیچ اثری از آن سپاه بزرگ باقی نماند. من
و برادرم مات و مبهوت مانده بودیم.

ناگهان فرشته‌ای را دیدم که برادرم را صدا زد و گفت: «اکنون به سوی سفیانی
برو و به او خبر ده که سپاهش در دل زمین فرو رفت».

بعد رو به من کرد و گفت: «به مکه برو و امام زمان را به نابودی دشمنانش
بشارت ده و توبه کن».^{۷۶}

حالا دیگر خیلی چیزها برای من روشن شده است.
آری خداوند به وعده خود وفا نمود و دشمنان امام زمان را نابود کرد.

آن مرد که از کرده خود پشیمان است، وقتی مهربانی امام را می بیند
توبه می کند و توبه اش قبول می شود.

آیا می دانی آن فرشته ای که با این مرد سخن گفت که بود؟

آن فریادی که در صحرای «بیدا» بلند شد چه بود؟

او جبرئیل بود که به امر خدا به یاری لشکر حق آمده بود تا سپاه
طاغوت را نابود کند. ۷۷

سپاه سفیانی که می خواست کعبه را خراب کرده و با امام زمان بیچنگد
به عذاب خدا گرفتار شده و در دل زمین فرو رفته است. ۷۸

خبر نابودی سپاه سفیانی به سرعت در همه جا پخش می شود.
گروهی از آنها که از ماه ها قبل، مکه را محاصره کرده بودند، با شنیدن
این خبر فرار می کنند.

سفیانی که در شهر کوفه است با شنیدن این خبر، ترس تمام
وجودش را فرا می گیرد و فکر حمله به مکه را از سر خود بیرون
می کند.

لشکر ده هزار نفری می آید

مردم مکه بعد از اینکه خبر نابودی سپاه سفیانی را می شنوند خیلی می ترسند و برای همین شهر آرام می شود و دیگر کسی به فکر دشمنی با امام نیست.

پایتخت حکومت جهانی امام، شهر کوفه است و من منتظر هستم تا همراه او به سوی کوفه حرکت کنم.

خیلی دوست دارم بدانم امام چه موقع به سوی کوفه حرکت خواهد کرد، نزد یکی از یاران امام می روم و از او می پرسم: چرا امام به سوی کوفه حرکت نمی کند؟

او در جواب می گوید: امام منتظر است تا همه افراد لشکرش به مکه بیایند.

آری، از وقتی که جبرئیل ندا داد و مردم را به سوی امام فرا خواند، عده زیادی حرکت کرده اند. آنان به مکه دعوت شده اند و مأموریت

دارند که به امام پیوندند.^{۷۹}

آیا تا به حال دیده‌ای که پرندگان چگونه به سوی لانه‌های خود پناه می‌برند؟

این افراد هم این گونه به مکه پناه می‌آورند و در خدمت امام به آرامش واقعی می‌رسند.^{۸۰}

اراده خداوند این است که خروج امام از مکه با همراهی این لشکر ده هزار نفری باشد.^{۸۱}

اگر به خارج از مکه بروی می‌بینی که شیعیان با چه اشتیاقی به سوی مکه می‌شتابند! مثل اینکه یک مسابقه برگزار شده است، مسابقه‌ای برای هر چه زودتر رسیدن به مکه برای یاری امام!^{۸۲}

این شوقی است که خداوند در دل شیعیان قرار داده است و آنان را این چنین بیقرار نموده است.^{۸۳}

آنان با عشقی مقدس، بیابان‌ها را پشت سر می‌گذارند و تمام سختی‌ها را در راه یاری امام تحمل می‌کنند.^{۸۴}

و تو خود می‌دانی که سیصد و سیزده یار به گونه‌ای دیگر به مکه آمدند. آنان با «طی الارض» و در شب قبل از ظهور به مکه آمده‌اند. آنها در واقع، فرماندهان لشکر امام هستند و در آینده‌ای نزدیک، هر کدام از طرف امام، حاکم قسمتی از دنیا خواهند شد.^{۸۵}

ولی این ده هزار نفری که در راه مکه هستند سربازان لشکر امام می‌باشند، آنها می‌آیند تا قائم آل محمد علیه السلام را یاری کنند.

شیران بیشه ایمان می آیند

کم کم لشکر ده هزار نفری کامل می شود. آنها با یکدیگر بسیار
مهربان هستند گویی که همه با هم برادرند.^{۸۶}

همسفرم! آیا اجازه می دهی من در مورد ویژگی افراد این لشکر
سخن بگویم؟

آنان در مقابل دستور امام تسلیم هستند و سخنان امام را با گوش جان
می پذیرند.^{۸۷}

افرادی شجاع و دلیری که ذره ای ترس در دل ندارند. آری، امام
یارانی شجاع و با یقین کامل می خواهد، افراد ترسو و سست عقیده چه
کمکی به این حرکت عظیم می توانند بکنند؟

لشکریان امام چنان در عقیده و ایمان خود استوارند که شیطان هرگز
نمی تواند آنها را وسوسه کند. اینان شیران بیشه ایمان و یاوران راستین
حق و حقیقت هستند.^{۸۸}

اگر شب‌ها به کنارشان بروی، می‌بینی که مشغول عبادت هستند و صدای گریه و مناجات آنها شنیده می‌شود. و در روز چون شیران دلیر به میدان می‌آیند و از هیچ چیز واهمه و ترس ندارند.

برای شهادت دعا می‌کنند، آرزویشان این است که در رکاب امام به فیض شهادت برسند. به راستی که چه سعادت بی‌بالاتر از اینکه انسان جان خویش را فدای مولای خود کند!^{۸۹}

آیا در این دنیای فانی، آرزویی زیباتر از این سراغ داری؟
خوشا به حال کسانی که چنین آرزوی زیبایی دارند!
و واقعاً که زندگی انسان با داشتن این چنین آرمانی، چقدر لذت‌بخش می‌شود.

به هر حال، یاران امام همواره دور امام حلقه زده و در شرایط سخت، یار و یاور او هستند.^{۹۰}

کافی است امام به آنان دستوری بدهد، آن وقت می‌بینی که چگونه برای انجام آن دستور سر از پا نمی‌شناسند.^{۹۱}

خداوند نیروی جسمی بسیار زیادی به آنها داده است تا بتوانند به خوبی از امام دفاع کنند.^{۹۲}

وقتی که آنها از زمینی عبور می‌کنند آن زمین به سرزمین‌های دیگر فخر می‌فروشد و از اینکه یکی از یاران امام زمان از روی او گذاشته است به خود مباهات می‌کند.^{۹۳}

همه از یاران امام فرمانبرداری می‌کنند حتی پرندگان و حیوانات وحشی.^{۹۴}

لباس ضد آتش و عصای شگفت انگیز

اکنون همه سربازان و یاران امام در مکه جمع شده‌اند. آنها آمده‌اند تا جان خود را فدای امام کنند.

امام لباس رزم بر تن کرده و آماده حرکت به سوی مدینه شده است. آیا می‌دانی که لباس رزم امام، همان پیراهن یوسف علیه السلام است؟

به راستی چرا امام این لباس را به تن کرده است؟

آیا می‌دانی لباس امام، لباسی معمولی نیست، بلکه لباسی ضد آتش است. ۹۵

تعجب نکن، بگذار تاریخ آن را برایت بگویم.

پیراهن یوسف علیه السلام در اصل از ابراهیم علیه السلام بود.

هنگامی که نمرود می‌خواست ابراهیم علیه السلام را به جرم خداپرستی در آتش اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود لباسی از بهشت آورد. به خاطر همین لباس،

ابراهیم علیه السلام در آتش نسوخت.^{۹۶}

پس از ابراهیم علیه السلام، این لباس به فرزندان او به ارث رسید تا اینکه لباس یوسف علیه السلام شد و باعث روشنی چشمان یعقوب! این لباس نسل به نسل گشت تا پیامبر اسلام و بعد از او امامان معصوم علیهم السلام، یکی بعد از دیگری به ارث بردند.^{۹۷} و اکنون روشن شد که چرا خداوند این پیراهن را برای امام زمان علیه السلام نگه داشته است؟

همسفرم! مگر آتش نمرود بزرگترین آتش آن روزگار نبود؟ یک بیابان آتش که شعله‌های آن به آسمان می‌رسید! نمرود با امکاناتی که در اختیار داشت آتشی به آن بزرگی ایجاد کرد و ابراهیم علیه السلام را در میان آن آتش انداخت؛ اما خدا، پیامبر خود را با آن پیراهن یاری کرد و امروز همان پیراهن در تن امام زمان است. امام آماده حرکت شده است، من دقت می‌کنم تا بینم امام با چه اسلحه‌ای می‌خواهد به جنگ دشمنان برود.

امام به جای اسلحه، یک چوب دستی دارد! با خود می‌گوییم که چرا فرمانده این لشکر، این چوب را با خود برداشته است؟

آخر ما می‌خواهیم به جنگ توپ و تانک و موشک برویم. هر چه فکر می‌کنم جوابی برای خود نمی‌یابم؛ برای همین از یکی از یاران امام سؤال می‌کنم که چرا امام به جای اسلحه این چوب دستی را با خود برداشته است؟

او برایم می گوید: این چوبی که در دست امام قرار دارد، همان عصای موسی علیه السلام است. ۹۸

با این که چوب این عصا هزاران سال پیش، از درخت بریده شده است؛ اما هنوز تر و تازه است، مثل اینکه همین الآن آن را، از درخت قطع کرده‌ای. ۹۹

در زمان موسی علیه السلام، بشر در سحر و جادو پیشرفت زیادی کرده بود و به اصطلاح، فن آوری بشر آن روز، سحر و جادو بود؛ اما وقتی موسی علیه السلام عصای خود را به زمین زد، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد که همه آن سحر و جادوها را در یک چشم به هم زدن بلعید.

امروز هم بشر هر چه پیشرفت کرده و هر فناوری جدیدی داشته باشد باید بداند که امام زمان با همین عصا به مقابله با دشمنان خواهد رفت.

این عصا، یک عصای شگفت انگیز است که هر دستوری را که امام به آن بدهد، انجام می دهد. ۱۰۰

تازه حالا فهمیده‌ام که این چوب، یک عصای سخن گو هم هست و با امام سخن می گوید! ۱۰۱

آری، آنچه که بشر به دست خود ساخته است توسط این عصا بلعیده می شود، تانک باشد یا هواپیما یا موشک، چه فرق می کند، کافی است امام به عصا امر کند.

قرآن در مورد عصای موسی علیه السلام سخن گفته است. آن عصا یک بیابان سحر و جادو را بلعید، این نکته را قبول می کنی چون قرآن این را

می‌گوید. پس دور از ذهن نخواهد بود که این عصا بتواند هواپیما و موشک را هم ببلعد.^{۱۰۲}

هنر بشر آن روز سحر و جادو بوده، هنر بشر امروز هر چه می‌خواهد باشد. این عصا به اذن خدا می‌تواند مقابل آن بایستد.

آیا می‌دانی وقتی امام، این عصا را بر زمین بزند، آن عصا تبدیل به چه چیزی می‌شود؟

من نمی‌دانم از چه لفظی استفاده کنم؟

آیا می‌توانم بگویم تبدیل به اژدهایی بزرگ می‌شود؟

می‌ترسم بگویی که این نویسنده چه حرف‌های عجیب و غریبی می‌زند. واقعاً نمی‌دانم چه بگویم؟

هیچ چیز بهتر از این نیست که سخن امام باقر علیه السلام را برای بگویم. تو که دیگر سخن آن حضرت را قبول داری که فرمود: «چون قائم ما، عصای خود را به زمین بزند، آن عصا، شکاف برمی‌دارد، شکافی به اندازه فاصله زمین تا آسمان! و آن عصا هر چه را که مقابلش باشد، می‌بلعد.»^{۱۰۳}

به راستی که خداوند چه حکمت‌های زیبایی دارد و با عصای موسی علیه السلام، آخرین ولی خود را یاری می‌کند.^{۱۰۴}

هزاران فرشته به کمک آمده اند

نگاه کن! یاران امام زمان یا چه نظمی زیبا ایستاده‌اند و منتظرند تا دستور حرکت داده شود.

آن جوان رامی بینی که در جلو لشکر، پرچمی نورانی در دست دارد؟
آیا او رامی شناسی؟

او «شُعَیب بن صالح»، پرچمدار این لشکر بزرگ است.^{۱۰۵}
آیا پرچمی را که در دست اوست می‌شناسی؟ این همان پرچم پیامبر است.

همان پرچمی که جبرئیل در جنگ «بَدْر» برای پیامبر آورد.^{۱۰۶}
آیا می‌دانی این پرچم تا به حال، فقط دو بار مورد استفاده قرار گرفته است؟

اولین بار زمانی بود که جبرئیل آن پرچم را برای پیامبر آورد و او هم

در جنگ بدر آن را باز نمود و لشکر اسلام در آن جنگ به پیروزی بزرگی دست یافت.

پیامبر بعد از جنگ بدر، آن پرچم را جمع کرد و دیگر در هیچ جنگی آن را باز نکرد و تحویل حضرت علی علیه السلام داد. آن حضرت نیز فقط در جنگ جمل، آن پرچم را باز نمود و دیگر از آن استفاده نکرد. ^{۱۰۷}
آیا می دانی که این پرچم از جنس پارچه های دنیایی مثل پنبه و کتان و خریز نیست، بلکه از جنس گیاهان بهشتی است. ^{۱۰۸}

این پرچم آن قدر نورانی است که می تواند شرق و غرب دنیا را روشن گرداند. ^{۱۰۹}

وقتی که این پرچم برافراشته می شود، ترس و وحشت عجیبی در دشمنان پدیدار می گردد به طوری که دیگر نمی توانند هیچ کاری بکنند. ^{۱۱۰}

از طرف دیگر با برافراشتن این پرچم، دل های یاران امام زمان چنان از شجاعت پر می شود که گویی این دل ها از جنس آهن است و هیچ ترسی به آنها راه ندارد. ^{۱۱۱}

جالب است بدانی که چوب این پرچم از آسمان آمده است و هر وقت امام بخواهد دشمنی را نابود سازد، کافی است با این پرچم به او اشاره کند پس به امر خدا، آن دشمن به هلاکت می رسد. ^{۱۱۲}

آیا می دانی هرگاه که این پرچم باز شود هفت دسته از فرشتگان به

یاری امام می‌آیند؟

دسته اول: فرشتگانی که با نوح علیه السلام در کشتی بودند و او را یاری کردند.

دسته دوم: فرشتگانی که به یاری ابراهیم علیه السلام آمدند.

دسته سوم: فرشتگانی که همراه موسی علیه السلام بودند زمانی که رود نیل به امر خدا شکافته شد و قوم بنی اسرائیل از رود نیل عبور کردند.

دسته چهارم: فرشتگانی که هنگام رفتن عیسی علیه السلام به آسمان، همراه او بودند.

دسته پنجم: چهار هزار فرشته‌ای که همیشه در رکاب پیامبر اسلام بودند.

دسته ششم: سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ «بدر» به یاری پیامبر آمدند.

دسته هفتم: فرشتگانی که برای یاری امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند. آمار کل این هفت دسته، سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته است که به یاری امام زمان می‌آیند.^{۱۱۳}

اگر سمت راست لشکر را نگاه کنی، جبرئیل را می‌بینی؛ در سمت چپ لشکر هم، میکائیل ایستاده است.^{۱۱۴}

همه نیروی‌های زمینی و آسمانی آماده‌اند تا ایشان دستور حرکت بدهد.

وقتی لشکر امام حرکت کند، ترس عجیبی در دل دشمنان ایجاد می شود و به همین دلیل است که همیشه پیروزی با این لشکر است. ۱۱۵

آری، کسانی که قصد دشمنی با نور خدا را دارند ترسی عجیب وجودشان را فرا می گیرد؛ اما کسانی که سال های سال در جستجوی نور خدا بوده اند محبت و علاقه زیادی به امام پیدا می کنند. آنها هرگز از این حرکت آسمانی نمی ترسند، بلکه هر لحظه آرزو می کنند که حکومت مهدوی تشکیل شود و عدالت واقعی را به چشم خود ببینند. ۱۱۶

آنانی که بار دیگر زنده شده‌اند

همه منتظرند تا فرمان حرکت صادر شود، لشکر به گروه‌هایی منظم تقسیم شده است.

در این میان متوجه یک گروه هفت نفری می‌شوم. جلو می‌روم و از یکی از آنها می‌خواهم که درباره خودش سخن بگوید.

او خودش را «تلمیخا» معرفی می‌کند.^{۱۱۷}

نمی‌دانم او را می‌شناسی یا نه؟

«تلمیخا»، نام یکی از اصحاب کهف است، اصحاب کهف همان هفت نفری هستند که در قرآن قصه آنها آمده است.

آیا سوره کهف را خوانده‌ای؟

آن هفت نفر خدا پرست از ترس طاغوت زمان خود به غاری پناه بردند و بیش از سیصد سال در آن غار خواب بودند.

شاید بگویی: آقای نویسنده، عجب حرف‌هایی می‌زنی؟ حواست کجاست؟ نکند خیالاتی شده‌ای؟ اصحاب کهف هزاران سال است از دنیا رفته‌اند، آخر چطور آنها را در لشکر امام زمان، می‌بینی؟

من در اینجا فقط یک جمله می‌گویم:

مگر سخن امام صادق علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمود: «هرگاه قائم ما قیام کند خداوند اصحاب کهف را زنده می‌کند». ۱۱۸

آری، در لشکر قائم آل محمد علیهم السلام افراد زیادی هستند که بعد از مرگ به امر خدا زنده شده‌اند تا آن حضرت را یاری کنند.

یکی دیگر از آنها «مقداد» است.

او یکی از بهترین یاران پیامبر و حضرت علی علیه السلام بود که اکنون به امر خدا به دنیا بازگشته است. ۱۱۹

دیگری «جابر بن عبد الله انصاری» است. او از یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تا زمان امام باقر علیه السلام، زنده ماند.

همان کسی که روز «اربعین» به کربلا آمد و در آب فرات غسل کرد و قبر شهید کربلا را زیارت کرد؛ اکنون، او زنده شده است تا انتقام خون امام حسین علیه السلام را بگیرد. ۱۲۰

من عده زیادی را می‌بینم که می‌گویند ما در عالم برزخ بودیم و چون امام زمان ظهور کرد، فرشته‌ای نزد ما آمد و به ما خبر داد که روزگار ظهور فرا رسیده است، برخیزید و به یاری آن حضرت بشتابید. ۱۲۱

شعار لشکر امام زمان چیست؟

امام زمان برنامه لشکر خود را معین نموده است، اولین هدف این لشکر، رهایی شهر مدینه از دست طاغوت است.

درست است که سیصد هزار نفر از سپاه سفیانی در بیابان «بیدا» به زمین فرو رفتند؛ اما هنوز گروهی از طرفداران سفیانی در مدینه باقی مانده‌اند و این شهر را در تصرف خود دارند.

گوش کن! آیا این صدا را می‌شنوی؟

— هیچ‌کس همراه خود آب و غذا بر ندارد.^{۱۲۲}

این دستور امام است که به لشکر ابلاغ می‌شود.

این تنها لشکر دنیا است که به «واحد تدارکات» نیاز ندارد!

آخر مگر می‌شود لشکری با پیش از ده هزار سرباز در این گرمای عربستان هیچ آب و غذایی همراه نداشته باشد.

امام برای رفع تشنگی لشکر خود چه برنامه‌ای دارد؟
 چه می‌شد اگر هر کسی مقداری آب و غذا با خود برمی‌داشت؟
 دوست خوب من! آیا موافقی همراه این لشکر برویم؟
 تو خود می‌دانی که ما هم باید این دستور را عمل کنیم و آب و غذا با
 خود برنداریم.

ظاهراً موافقی که به سفر خود ادامه بدهیم باشد؛ اما به من قول بده
 اگر تشنه‌ات شد، از من آب نخواهی!
 لشکر بزرگ حق، آماده حرکت است...

هر لشکر و سپاهی برای خود، یک شعاری را انتخاب می‌کند به نظر
 شما شعار این لشکر چیست؟

گوش کن! همه لشکر یک صدا فریاد می‌زنند: يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ؛ ای
 خون خواهان حسین علیه السلام! ۱۲۳

امام می‌داند که صدها سال است شیعه برای امام حسین علیه السلام اشک
 ریخته است. آری، این نام حسین علیه السلام است که دل‌ها را منقلب می‌کند.
 من در این میان به فکر فرو می‌روم که این لشکر چگونه شعار خود را
 خون خواهی امام حسین علیه السلام قرار می‌دهد در حالی که بیش از هزار سال
 است که یزید و سپاهیان او مرده‌اند؟

این یک قانون الهی است که اگر خون مظلومی در شرق دنیا ریخته
 شود و کسی در غرب زمین به این کار راضی باشد، او هم شریک جرم

محسوب می شود. ۱۲۴

اگر چه یزید و یزیدیان مرده اند؛ اما امروز گروه های بسیاری هستند
که به کار یزید افتخار می کنند!

سفیانی و سپاهیان او، ادامه دهنده راه یزید هستند، اگر یزید، امام
حسین علیه السلام را شهید کرد، امروز سفیانی که در شهر کوفه است، هر کس
را که نامش حسین است، شهید می کند. ۱۲۵

بانوانی که پرستاری می‌کنند

گروهی از بانوان، در کمال حیا و عفت، لشکر امام زمان را همراهی می‌کنند.

سؤال می‌کنی: این لشکر برای جنگ می‌رود، پس این بانوان کجا می‌روند؟

آیا شنیده‌ای هرگاه پیامبر به جنگ می‌رفتند، جمعی از بانوان همراه آن حضرت بودند و به پرستاری معجروحان می‌پرداختند؟ اکنون امام می‌خواهد به شیوه پیامبر عمل کند و جمعی از بانوان را برای مداوای معجروحان همراه خود می‌برد.

امام صادق علیه السلام خبر داده‌اند که در جمع این بانوان، سمیه هم هست. همان که مادر عمار یاسر بود و اوّل زن شهید اسلام. ۱۲۶

او شیر زنی بود که در زیر شکنجه‌های «ابو جهل» به شهادت رسید؛

ولی حاضر نشد از عقیده خود دست بردارد. ۱۲۷

اکنون خداوند می‌خواهد پاداش ایستادگی او را بدهد، برای همین او را زنده کرده است تا شاهد عزت اسلام باشد.

یکی دیگر از آن بانوان «أُمُّ أَيْمَن» است. آیا او را می‌شناسی؟

أُمُّ أَيْمَن در جنگ أُحُد و حُنَین و خِیْبَر در لشکر اسلام همراه پیامبر

بود و به پرستاری مجروحان می‌پرداخت. ۱۲۸

اکنون او هم به امر خدا زنده شده است تا این بار در لشکر فرزندان

پیامبر به مداوای مجروحان بپردازد.

آن سنگ بزرگ را بیاورید!

امام یکی از یاران نزدیک خود را به عنوان فرماندار مکه و جانشین خود معین می‌نماید و دستور حرکت به سوی مدینه را صادر می‌کند. ۱۲۹

لشکر به سمت مدینه به پیش می‌رود.

هوا خیلی گرم است و کم‌کم تشنگی بر همه غلبه می‌کند.

من که خیلی تشنه هستم و در این فکرم که چگونه در این بیابان خشک، آب پیدا کنم. آیا تو هم تشنه شده‌ای؟

امام تشنگی و گرسنگی یارانش را می‌بیند، دستور می‌دهد تا لشکر در وسط بیابان منزل کند.

اینجا یک بیابان خشک است، نه آبی، نه گیاهی! فقط عطش است و گرمای سوزان صحرای حجاز!

آن طرف چه خبر است؟ چرا همه نگاه‌ها متوجه آنجا شده است؟

امام دستور داده است سنگ بزرگی را پیش او بیاورند.

این سنگ کجا بوده است؟

گویا از زمانی که از مکه حرکت کرده‌ایم، این سنگ همراه این لشکر بوده است.

اکنون، امام با عصایش به این سنگ می‌زند. ناگهان همه فریاد می‌زنند: آب! آب!

چه آب گوارایی از این سنگ جاری می‌شود! خدایا این سنگ و این عصا چه حکایتی دارند؟

اصل ماجرا به زمان موسی علیه السلام، برمی‌گردد، آن زمانی که قوم موسی در بیابانی بدون آب، گرفتار شده بودند و نزدیک بود از تشنگی هلاک شوند، پس موسی علیه السلام عصای خود را بر سنگی زد و دوازده چشمه آب از آن سنگ جاری شد.

همه قوم بنی اسرائیل که بیش از ششصد هزار نفر بودند از آن آب سیراب شدند. اکنون همان سنگ در مقابل امام زمان می‌باشد. ^{۱۳۰}

این سنگ از موسی علیه السلام به امام به ارث رسیده است، آری به راستی که او وارث همه پیامبران می‌باشد. ^{۱۳۱}

آبی که از این سنگ می‌جوشد هم تشنگی را برطرف می‌کند و هم نیاز انسان را به غذا! ^{۱۳۲}

لشکر به سوی مکه باز می‌گردد

ما هنوز از شهر مکه فاصله زیادی نگرفته‌ایم که خبر ناگواری از آن شهر به ما می‌رسد.

به امام خبر می‌رسد مردم مکه شورش و انقلاب کرده‌اند و فرماندار شهر را به قتل رسانده‌اند.^{۱۳۳}

اکنون امام دستور می‌دهد تا لشکر به سوی مکه باز گردد.

خبر به مردم مکه می‌رسد. آنها می‌دانند که نمی‌توانند با این لشکر مقابله کنند، بنابراین یا گریه، خدمت امام می‌رسند و می‌گویند: «ای مهدی آل محمد، توبه ما را بپذیر».^{۱۳۴}

شما فکر می‌کنید آیا امام توبه آنها را می‌پذیرد؟

آری درست حدس زده‌اید، او فرزند همان کسی است که وقتی نگاهش به «ابن ملجم» افتاد به پسرش، امام حسن علیه السلام فرمود: «پسرم با او

مهربان باش و در حق او احسان کن، مبادا او گرسنه بماند».^{۱۳۵}
علی علیه السلام در حالی که فرقتش با شمشیر این ملجم شکافته شده بود،
سفارش قاتل خویش را به فرزندش می‌کرد!

امام زمان فرزند همان علی علیه السلام است. او تمام مردم مکه را می‌بخشد!
به راستی، کدامین حکومت است که چنین عطوفت و مهربانی داشته
باشد؟

آیا تا به حال شنیده‌ای که مردم شهری قیام کنند و فرماندار را که
نماینده حکومت است به قتل برسانند؛ اما آن حکومت همه مردم را
ببخشد؟

آنانی که مردم را از امام زمان و دوران ظهور می‌ترسانند، ندانسته آب
به آسیاب دشمن می‌ریزند.

چرا ما ندانسته، چنین عمل می‌کنیم به جای آنکه شوق و اشتیاق
مردم را به ظهور زیاد کنیم، آنان را بیشتر می‌ترسانیم، این همان چیزی
است که دشمنان مکتب تشیع می‌خواهند.

امام زمان ما، مظهر رحمت و مهربانی خداوند است.

او می‌آید تا مردم دنیا، مهر و محبت را در وجود او بیابند.^{۱۳۶}

به هر حال امام، تمام مردم مکه را می‌بخشد؛ فرمانداری جدید برای
شهر مشخص و سپس به سوی مدینه حرکت می‌کند.^{۱۳۷}

هنوز چند منزل از مکه دور نشده‌ایم که خبر جدیدی می‌رسد: مردم

مکه بار دیگر انقلاب کرده و فرماندار جدید را هم کشته‌اند.
 امام این بار تصمیم می‌گیرد تا شهر مکه را از وجود آن ظالم‌ها پاک
 کند. او گروهی از یاران خود را به مکه می‌فرستد تا در این شهر امنیت
 و آرامش را برقرار کنند. ۱۳۸

انتقام از دشمنان مهتاب

لشکر امام زمان به مدینه، شهر پیامبر ﷺ نزدیک می شود.
اگر چه تعداد زیادی از سپاه سفیانی، در سرزمین «بیدا» هلاک شدند؛
اما هنوز گروهی از آنان شهر مدینه را در تصرف دارند.
آنان در شهر مدینه جنایت های زیادی کرده اند و مسجد و حرم
پیامبر ﷺ را ویران کرده اند.

لشکر امام وارد مدینه می شود و شهر به تصرف امام در می آید.
امام وارد مسجد و حرم پیامبر ﷺ می شود و دستور تعمیر آنجا را
می دهد.

آری، اینجا، مدینه است، شهر حزن و اندوه!
در مدینه بود که گروهی جمع شدند و درب خانه وحی را آتش
زدند، هنوز صدای گریه فاطمه علیها السلام در شهر طنین انداز است، قدم به

قدم این شهر، شاهد مظلومیت فاطمه علیها السلام است.

امام می خواهد تا از دشمنان مادر مظلومش انتقام بگیرد. اگر دیروز نامردهایی، در خانه فاطمه را آتش زدند، امروز به امر خدا، آنان زنده می شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بس بزرگ سوزانده شوند. ^{۱۳۹} و اینجاست که دل هر شیعه‌ای شاد و مسرور می شود. آری، امروز دشمنان فاطمه علیها السلام در آتش می سوزند و به سزای عمل ننگین خود می رسند و همه دوستان خدا شاد می شوند. امام بعد از اینکه برنامه‌های خود را در شهر مدینه انجام داد به سوی شهر کوفه حرکت می کند؛ زیرا خداوند چنین خواسته است که پایتخت حکومت مهدوی، کوفه باشد.

پیش به سوی کوفه

آیا تاکنون نام «سید حسنی» را شنیده‌ای؟

او از فرزندان امام حسن علیه السلام است که در «خراسان» قیام می‌کند و مردم را به یاری امام زمان دعوت می‌کند.

سید حسنی شنیده است که کوفه در تصرف سفیانی است برای همین با لشکر خود به سمت کوفه حرکت کرده تا سفیانی را شکست دهد و کوفه را آزاد کند.

او پرچم‌هایی به رنگ سیاه برای لشکر خود انتخاب می‌کند و با دوازده هزار نفر به سمت کوفه به پیش می‌تازد.^{۱۴۰}

وقتی این خبر به سفیانی می‌رسد از کوفه بیرون می‌رود و این شهر به تصرف سید حسنی در می‌آید.^{۱۴۱}

فرار سفیانی از کوفه، یک تاکتیک نظامی است؛ زیرا هدف اصلی او

جنگ با امام زمان است، برای همین او می‌خواهد قوای خود را برای آن جنگ اصلی نگاه دارد.

هنوز به کوفه نرسیده‌ایم که خبر فتح کوفه به دست سید حسنی به ما می‌رسد.

حالا دیگر لشکر حق به راحتی می‌تواند وارد این شهر شود.

خیلی دلم می‌خواهد مسجد کوفه را ببینم.

لحظه شماری می‌کنم تا هر چه زودتر وارد کوفه شویم؛ اما لشکر متوقف می‌شود.

به راستی چه خبر است؟

امام دستور داده‌اند که لشکر، همین جا بیرون کوفه متوقف شود.

آن طرف را نگاه کن!

سید حسنی با یاران خود به سمت ما می‌آیند. او خدمت امام می‌رسد

و عرض سلام و ادب می‌کند.

او به مولای خود، اعتقاد محکمی دارد؛ اما برای اینکه یقین یاران او

زیادتر شود، خطاب به امام می‌گوید: «اگر شما مهدی آل محمد

هستید، نشانه‌های امامت را به ما نشان بدهید.»^{۱۴۲}

شاید بگویی نشانه‌های امامت دیگر چیست؟

منظور سید حسنی، عصای موسی علیه السلام و انگشتر و عمامه پیامبر اسلام

است.

امام زمان تمام آنچه را سید حسنی تقاضا کرده است به او نشان می‌دهد.

سید حسنی فریاد می‌زند: الله اکبر، الله اکبر.

همه نگاه می‌کنند، او پیشانی امام را می‌بوسد. ۱۴۳

و بعد چنین می‌گوید: «ای فرزند رسول خدا! من می‌خواهم با شما بیعت کنم». ۱۴۴

سید حسنی با امام بیعت کرده و پیمان یاری می‌بندد. وقتی یاران او این صحنه را می‌بینند، آنها نیز با امام بیعت می‌کنند.

دیگر وقت آن رسیده است که امام وارد شهر کوفه شود.

یاران امام در مسجد کوفه مستقر شده و در جای جای این مسجد خیمه به پا می‌کنند. ۱۴۵

امشب اولین شبی است که لشکریان امام به مسجد کوفه آمده‌اند، آنها تا صبح مشغول راز و نیاز با خدای مهربان می‌شوند.

آیا می‌دانی خواندن نماز مستحبی در این مسجد به اندازه ثواب یک عمره (سفر زیارتی خانه خدا) است. ۱۴۶

چند روز می‌گذرد...

خبردار می‌شویم که امام همراه با گروهی از یاران خود به سمت بیابان‌های اطراف کوفه می‌روند. پس ما نیز همراه آنان می‌رویم تا ببینیم چه خبر است.

بعد از مدتی راه پیمایی، امام در وسط بیابان می ایستد و به یاران خود دستور می دهد تا در زمین گودالی بکنند.

بعد از مدتی، همه متوجه چیزی عجیبی می شوند. نگاه کن، دوازده هزار سلاح، آن هم در دل خاک!

آری، این ها اسلحه هایی است که خدا برای امام و یاران او آماده کرده است. ۱۴۷.

امام به یاران خود دستور می دهد تا این اسلحه ها را به شهر کوفه ببرند و در میان لشکریان تقسیم کنند.

یاران همه اسلحه ها را برداشته و به سوی کوفه باز می گردند.

سفیانی توبه می‌کند

در این مدتی که امام در کوفه بودند هفتاد هزار نفر به لشکر او پیوسته‌اند. ۱۴۸

هدف اصلی امام برقراری عدالت و امنیت است و برای همین امام تصمیم می‌گیرد تا به جنگ سفیانی برود. این خبر به سفیانی می‌رسد. سفیانی به فکر فرو می‌رود. او به یاد سیصد هزار نفری می‌افتد که در سرزمین «بیدا» به دل زمین فرو رفتند. او می‌ترسد که خودش هم به چنین سرنوشتی دچار شود.

اکنون، سفیانی تصمیم می‌گیرد توبه کند و جان خویش را نجات دهد.

به راستی آیا امام توبه او را می‌پذیرد؟

نگاه کن! این سفیانی است که از لشکر خود جدا شده و تنهایی تنها به

سوی امام می آید. چون او تنها آمده و سلاحی همراه خود ندارد، یاران به او اجازه می دهند تا نزدیک شود. ۱۴۹

سفیانی نزد امام می رود و با او گفتگو می کند.

من بی صبرانه منتظر می مانم بینم نتیجه چه می شود، آیا امام او را می پذیرد.

هیچ کس فراموش نمی کند که سفیانی جنایت های زیادی کرده است و هزاران نفر از شیعیان را به شهادت رسانده است.

آیا درست می بینم؟ این سفیانی است که با امام بیعت می کند! امام توبه سفیانی را پذیرفته است.

جان به فدای تو ای امام مهربانی ها!

تو آن قدر مهربانی که سفیانی را که قاتل هزاران نفر است را نیز می بخشی!

پس چرا عده ای به دروغ مرا از شمشیر تو ترسانده اند؟ برای چه من

این سخنان دروغ را باور کرده ام؟ چرا؟

اکنون سفیانی که با امام بیعت کرده است به سوی لشکر خود باز می گردد.

وقتی سفیانی به لشکر خود می رسد، سربازانش به او می گویند:

جناب فرمانده! سرانجام کار شما چه شد؟

من تسلیم شدم و با امام بیعت کردم. ۱۵۰

— چه کار اشتباهی کردید و ذلت را برای خود خریدید.

— منظور شما چیست؟

— شما فرمانده لشکری بزرگ بودید و ما همه گوش به فرمان تو

بودیم؛ اما اکنون سربازی بیش نیستی که باید از فرمانده خود اطاعت

کنی! ۱۵۱

آری سربازان سفیانی از نقطه ضعف او باخبرند و می‌دانند که او تشنه

قدرت است. آنها این گونه با احساسات او بازی می‌کنند.

سفیانی ساعتی به فکر فرو می‌رود و متأسفانه، سخنان آنان کار

خودش را می‌کند و سرانجام سفیانی را از تصمیم خود پشیمان

می‌کند.

او اکنون بیعت خود را با امام می‌شکند و تصمیم می‌گیرد تا به شهر

کوفه یورش ببرد و با امام بجنگد. ۱۵۲

جنگ سختی در پیش است

سفیانی بسیار مغرور شده است؛ زیرا تعداد سپاه او دو برابر لشکر امام است.

او خبر دارد که آمار یاران امام به این شرح است:

— ده هزار سربازی که از مکه با امام به کوفه آمده‌اند.

— دوازده هزار سربازی که با سید حسنی از خراسان، آمده‌اند.

— هفتاد هزار سربازی که در کوفه به امام ملحق شده‌اند.

در سپاه سفیانی، صد و هفتاد هزار سرباز وجود دارد و او با امید

پیروزی قطعی به سمت کوفه حرکت می‌کند.^{۱۵۳}

او نمی‌داند که هزاران فرشته، در رکاب مولایمان می‌باشند و او را یاری می‌کنند.

اکنون به امام خبر می‌رسد که سپاه سفیانی به قصد جنگ به سوی

کوفه به می آید. ۱۵۴

لشکر امام از شهر کوفه خارج شده و موضع می گیرد.

اکنون هر دو لشکر روبروی هم قرار گرفته اند.

امام زمان به سپاه سفیانی نزدیک می شود و با آنان سخن می گوید و

آنها را نصیحت می کند.

یاران سفیانی به امام می گویند: «از همان راهی که آمده ای

باز گرد.» ۱۵۵

امام به سخن گفتن با آنها ادامه می دهد و به آنان می گوید: «آیا

می دانید که من فرزند پیامبر هستم.»

نمی دانم چه می شود که سفیانی فعلاً از جنگ منصرف می شود،

شاید می ترسد که اگر امروز جنگ را آغاز کند، سربازانش دیگر آن

شجاعت لازم را برای حمله نداشته باشند؛ زیرا آنان سخنان امام را

شنیده اند و احتمال دارد قلب آنها به امام علاقه پیدا کرده باشد.

سفیانی می خواهد برای مدتی جنگ را عقب بیاورد تا اثر سخنان

امام از بین برود. او دستور عقب نشینی می دهد.

سپاه سفیانی از میدان جنگ عقب نشینی می کند و اوضاع آرام

می شود.

خورشید روز جمعه طلوع می کند. به امام خبر می رسد که سفیانی

یکی از یاران امام را به شهادت رسانده است.

گویا سفیانی تصمیم دارد به کوفه حمله کند. ۱۵۶

امام آماده دفاع می شود و میان دو لشکر، جنگ سختی در می گیرد. سفیانی آغازگر جنگ می شود و گروهی از یاران امام به شهادت می رسند.

خوشا به حال آنها که به آرزویشان رسیدند! اکنون دیگر وعده خدا فرا می رسد. سفیانی در وسط میدان ایستاده است و از زیادی سربازانش خیلی خوشحال است. ناگهان او می بیند که سربازان یکی بعد از دیگری بر روی زمین می افتند!

سفیانی نمی داند که قرشندگان زیادی به یاری امام آمده اند. سفیانی هرگز پیش بینی نمی کرد که سپاهیان او این گونه تار و مار شوند. سفیانی که اوضاع را چنین می بیند می فهمد که دیگر مقاومت هیچ فایده ای ندارد، او با تنی چند از یاران خود فرار می کند. ۱۵۷

آیا تاکنون اسم «صباح» را شنیده ای؟

او یکی از فرماندهان لشکر امام است. او با گروهی از سربازان خود به دنبال سفیانی می روند و سرانجام او را اسیر می کنند. هوا تاریک شده است و امام نماز عشا می خواند. اکنون سفیانی را به نزد امام می آورند.

سفیانی رو به امام می کند و می گوید: به من مهلت دیگری بده!

امام نگاهی به یاران خود می‌کند و می‌فرماید: نظر شما در مورد او چیست؟ من عهد کرده‌ام که هر کاری انجام دهم با نظر و رضایت شما باشد.

یاران امام با هم مشورت می‌کنند و سرانجام تصمیم می‌گیرند که سفیانی مجازات شود؛ زیرا او بسیاری از شیعیان را مظلومانه به قتل رسانده و یکبار هم پیمان شکنی کرده است.

این گونه است که سفیانی به سزای کارهای خود می‌رسد و دنیا برای همیشه از ظلم و ستم او آسوده می‌شود. ۱۵۸

حرکت به سوی فلسطین

بعد از کشته شدن سقیانی و نابود شدن لشکر او، امام تصمیم می گیرد تا لشکریانی را به سرتاسر جهان بفرستد.

فرماندهی هر لشکر به یکی از سیصد و سیزده نفر واگذار و دستورات لازم به آنان داده می شود.

امام از آنان می خواهد که هر جا مسأله تازه ای برای آنها پیش آمد که راه حل آن را نمی دانستند به کف دست خود نگاه کنند؛ زیرا این گونه می توانند جواب سؤال خود را بیابند.^{۱۵۹}

اکنون موقع خدا حافظی است!

این سیصد و سیزده یار با وفا می خواهند از امام جدا شوند. اینجاست که امام تک تک آنها را به نزد خود فرا می خواند و دست خود را به سینه آنها می کشد.^{۱۶۰}

آیا می‌دانی علت این کار امام چیست؟

این سیصد و سیزده نفر نمایندگان امام زمان در سرتاسر جهان هستند و آنها باید نماینده همه خوبی‌ها باشند.

امام با کشیدن دست به سینه آنان، آمادگی آنها را برای این مأموریت مهم زیاده‌تر می‌کند.

همه یاران همراه با گروهی از نیروهای خود به سوی کشورهای مختلف حرکت می‌کنند تا هر چه زودتر حکومت جهانی مهدوی تشکیل شود. ۱۶۱

یاران امام قدرت عجیبی دارند و حتی می‌توانند از روی آب عبور کنند، برای همین برای پیمودن دریاها، نیازی به کشتی ندارند. ۱۶۲
امام کسی را به فلسطین نمی‌فرستد. تو تعجب می‌کنی و علت را می‌پرسی.

نگاه کن! امام خودش می‌خواهد به فلسطین برود، زیرا آنجا حوادث مهمی روی خواهد داد و باید امام آنجا باشد.

بنابراین امام زمان با گروهی از یاران خود به سوی قدس حرکت می‌کند. مدتی می‌گذرد...

امام به قدس می‌رسد و چند روز در آن شهر اقامت می‌کند تا روز جمعه فرا برسد.

و تو نمی‌دانی که آن روز جمعه چقدر سرنوشت ساز است! در آن

روز، عدّه زیادی از مسیحیان در این شهر جمع خواهند شد. قرار است اتفاق مهمی روی بدهد.

روز جمعه فرا می‌رسد. چه اجتماع باشکوهی!! همه منتظر هستند. آنجا را نگاه کن! بالای سرت را می‌گویم، آسمان را ببین! آیا آن ابر سفید را می‌بینی؟ آن جوان کیست که بر فراز آن ابر قرار گرفته است؟

آیا آن دو فرشته را می‌بینی که در کنار او ایستاده‌اند؟^{۱۶۳} آن ابر به سوی زمین می‌آید. در بیت المقدس غوغایی برپا شده است! شوری در میان مسیحیان برپا می‌شود. شاید آن جوان، عیسی علیه السلام باشد!

آری، درست حدس زدم، او عیسی علیه السلام است. آن ابر سفید، کنار قدس قرار می‌گیرد و عیسی علیه السلام از آن پیاده می‌شود. مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی‌گنجند به طرف او می‌روند و می‌گویند که ما همه یاران و انصار تو هستیم.

شما فکر می‌کنید که عیسی علیه السلام چه جوابی به آنها می‌دهد؟

عیسی علیه السلام می‌فرماید: «شما یاران من نیستید».^{۱۶۴}

همه مسیحیان تعجب می‌کنند. عیسی علیه السلام، بدون توجه به آنان، حرکت می‌کند.

او به کجا می‌رود؟ آن طرف را نگاه کن!

امام زمان در محراب «مسجد الأقصى» ایستاده و همه یارانش پشت سر او به صف نشسته‌اند و منتظرند تا وقت نماز شود.

عیسی علیه السلام به سوی محراب می‌رود. او به امام نزدیک می‌شود و به امام سلام می‌کند و با او دست می‌دهد.

امام زمان به او رو کرده و می‌فرماید: «ای عیسی! جلو بایست و امام جماعت ما باش.» ۱۶۵

عیسی علیه السلام می‌گوید: «من به زمین آمده‌ام تا وزیر تو باشم، نیامده‌ام تا فرمانده باشم، من نماز خود را پشت سر شما می‌خوانم.» ۱۶۶

نماز بر پا می‌شود، همه مسیحیان با تعجب نگاه می‌کنند. عیسی علیه السلام در صف نماز مسلمانان حاضر شده و با آنها نماز می‌خواند.

اینجاست که بسیاری از آنها مسلمان شده و به جمع یاران امام زمان می‌پیوندند.

همسفرم! امام برنامه دیگری هم در اینجا دارد و آن ماجرای «صندوق مقدس» است.

آیا می‌دانی «صندوق مقدس» چیست؟

حتماً شنیده‌ای که چون موسی علیه السلام به دنیا آمد، مادرش، او را در میان صندوقی نهاد و آن را به دریا انداخت.

اکنون آن صندوق نزد امام است و او این صندوق را همراه خود به اینجا آورده است، شاید که این صندوق وسیله هدایت یهودیان بشود!

آیا می‌دانی که این صندوق، نزد یهودیان، بسیار مقدّس است؟
 آیا خبر داری که این صندوق، بزرگ‌ترین نماد مذهبی یهودیان
 می‌باشد.

موسی علیه السلام، قبل از مرگ خود، تورات اصلی را (که بر لوح‌های گِل
 نوشته شده بود) در میان همین صندوق قرار داد و به جانشین خود
 «یوشع» سپرد.

تا زمانی که این صندوق میان یهودیان بود، آنان عزیز بودند؛ اما از آن
 زمانی که آن صندوق از میان آنها رفت عزّت آنها هم رفت.
 آری، آنان حرمت آن صندوق را نگاه نداشتند و خداوند آن صندوق
 را از آنها گرفت. ۱۶۷

خوب است سؤال دیگری را مطرح کنم: آیا می‌دانی وقتی یکی از
 پیامبران بنی اسرائیل از دنیا می‌رفت چه کسی جانشین او می‌شد؟
 هر کس که این صندوق نزد او یافت می‌شد، پیامبر بعدی بود و
 یهودیان در مقابل او تسلیم می‌شدند. ۱۶۸

اکنون برنامه امام این است که آن صندوق را به یهودیان نشان بدهد.
 وقتی یهودیان صندوق گمشده خود را نزد امام می‌بینند خیلی
 تعجب می‌کنند. عدّه زیادی از آنها به امام ایمان می‌آورند؛ زیرا آنان بر
 این اعتقاد هستند که صندوق مقدّس را نزد هر کس یافتند باید تسلیم
 او شوند. ۱۶۹

عده کمی از آنان با اینکه حق را می بینند از قبول آن خودداری می کنند و امام با آنها وارد جنگ می شود و آنها را شکست می دهد.
اکنون دیگر برنامه امام، در بیت المقدس تمام شده است و امام به سوی کوفه باز می گردد.

بازگشت به کوفه

خبر می‌رسد که کشورها یکی پس از دیگری توسط یاران امام زمان فتح شده‌اند.

و جالب آنکه بسیاری از کشورها بدون هیچ‌گونه مقاومتی تسلیم شده‌اند و از جان و دل حکومت عدل مهدوی را پذیرفته‌اند و یاران امام فقط با سیزده شهر و گروه جنگ کرده‌اند.^{۱۷۰}

آری در سرتاسر جهان، حکومت واحدی تشکیل شده است.^{۱۷۱} و در جای جای دنیا صدای توحید و یکتاپرستی طنین‌انداز است و همه شهرهای دنیا پر از انسان‌هایی است که محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در سینه دارند.^{۱۷۲}

تنها دین جهان، دین اسلام است و این همان وعده‌ای بود که خدا به پیامبرش داده بود.^{۱۷۳}

از روزی که امام زمان در مکه ظهور کرد تا امروز که حکومت واحد جهانی تشکیل شده است، فقط هشت ماه گذشته است.^{۱۷۴}

اکنون دیگر امام، اسلحه خود را بر زمین می‌گذارد؛ زیرا در سرتاسر زمین امنیت برقرار شده است.

امام کوفه را به عنوان محل سکونت و زندگی خود انتخاب می‌کند و این شهر پایتخت حکومت جهانی می‌شود.

مسجد کوفه دیگر گنجایش مردم را ندارد به همین دلیل، امام اقدام به ساختن چند مسجد جدید در شهر کوفه می‌کند.^{۱۷۵}

امام، مسجد سهله را به عنوان منزل خود اختیار می‌کند. این مسجد خانه ادریس علیه السلام و خانه ابراهیم علیه السلام بوده است.^{۱۷۶}

درست است که همه دنیا در اختیار امام زمان است و همه ثروت‌های جهان در دست اوست؛ اما روش زندگی او بسیار ساده و بی‌آلایش است.^{۱۷۷}

آری، امام به روش جد خود حضرت علی علیه السلام عمل می‌کند که در زمان حکومت، غذای او همواره نان جو بود.

امام هر کجا که می‌رود ابری بالای سر او سایه انداخته است، این یک ابر سخنگو است و با صدایی زیبا ندا می‌دهد: «این مهدی است».^{۱۷۸}

هر چه از زمان بگذرد، در جوانی امام، تغییری ایجاد نمی‌شود و آن حضرت هرگز پیر نمی‌شود.^{۱۷۹}

بهشت روی زمین

اکنون می‌خواهم از چگونگی زندگی در روزگار ظهور سخن بگویم،
آیا موافق هستید؟

شما عالم زیبای ظهور را این‌گونه می‌یابید:

همه خوبی‌ها در این زمان می‌باشد. ^{۱۸۰}

همه اهل آسمان‌ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط هستند؛ زیرا

حکومت عدل برقرار شده است. ^{۱۸۱}

از ظلم و ستم هیچ خبری نیست.

فقر از میان رفته است به طوری که مردم، فقری را نمی‌یابند تا به او

صدقه بدهند. ^{۱۸۲}

همه مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت هستند و کمال خویش

را در عبادت و بندگی خدا جستجو می‌کنند و هرگز گناه نمی‌کنند. ^{۱۸۳}

فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام می‌کنند؛ با آنها معاشرت دارند و در مجالس آنها شرکت می‌کنند.

آری قلب مردم آن قدر پاک شده است که می‌توانند فرشتگان را ببینند. ۱۸۴

خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان می‌کشد و عقل همه انسان‌ها کامل می‌شود. ۱۸۵

علم و دانش رشد زیادی پیدا کرده است به طوری که دانش بشر، بیش از ده برابر شده است. ۱۸۶

خداوند قوای بینایی و شنوایی مردم را زیاد می‌کند تا آنجا که مردم بدون هیچ‌گونه وسیله‌ای، در هر کجای دنیا که باشند می‌توانند امام را ببینند و کلام او را بشنوند. ۱۸۷

افرادی که دوست دارند خدمت امام برسند به وسیله فرشتگان به کوفه برده می‌شوند و سپس به وطن خود بازگردانده می‌شوند. ۱۸۸

مؤمن آنقدر مقام پیدا کرده است که امام، هر مؤمنی را به عنوان نماینده خود در میان صد هزار فرشته قرار می‌دهد. ۱۸۹

در هیچ جای دنیا، شخص بیماری دیده نمی‌شود و همه در سلامت کامل زندگی می‌کنند. ۱۹۰

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نمی‌خورد و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می‌کنند. ۱۹۱

هیچ کس با دیگری دشمنی ندارد و مردم به هم حسادت نمی ورزند
و همه با هم صمیمی هستند. ۱۹۲

در این زمان، دیگر دوستی ها راستین است و برای همین به امر امام
دوست از دوست خود ارث می برد. ۱۹۳

تمام جهان از امنیت کامل برخوردار شده است به طوری که
حیوانات وحشی هم، دیگر به انسان ها آزار نمی رسانند و حتی گرگ
هم به گوسفند حمله نمی کند. ۱۹۴

باران رحمت الهی زیاد می بارد و سرتاسر دنیا، سرسبز و خرم
است. ۱۹۵

این همان ظهور زیبایی است که همه انبیاء و اولیای الهی، منتظر آن
بودند.

ظهوری که آرزوی دل همه انسان ها بوده است...

سخن آخر

سلام بر تو ای جانِ جهان و ای گنجِ نهان!
اکنون دانسته‌ایم ظهورت چه زیباست و آمدنت چه شکوهِی دارد؛
بی‌صبرانه منتظریم تا بیایی و با دستِ مهربانی ما را نوازش کنی و
جان‌های تشنه‌ی ما را با مهر و عطوفت سیراب نمایی.
ای که شکوه آمدن بهار از توست!
ای که زیبایی گل‌های بهاری به خاطر توست!
مولای خوب ما، بیا! بیا، که سخت مشتاق آمدنت شده‌ایم.
سپاس خدای را که برای شنیدن صدایت بقرار شده‌ایم و چشم به
راه آمدنت هستیم.
سوگند یاد می‌کنیم تا جان در تن داریم با صلابتی هر چه بیشتر،
سرود مهر تو را سر می‌دهیم.
تا رمق در بدن داریم، محبت تو را بر دل‌های مردمان، پیوند می‌زنیم.

تا نفس در سینه داریم، عاشقانه از زیبایی آمدنت دم می‌زنیم و یاران
استوارت را یار راه می‌شویم و سرود جان‌بخش برپایی دولت را
فریاد می‌زنیم.

و با دستانی در هم فشرد و گام‌هایی همراه شده، در راه تو قدم
برمی‌داریم.

به امید آمدنت ای که فقط تو آقای ما هستی و بس!

پایان

همسفر خویم!

این سفر به پایان آمد. دوست دارم نظر شما را در مورد این کتاب
بدانم. من تصمیم دارم که نظرات همسفران خود را در یک کتاب
چاپ کنم تا دیگران از آن بهره ببرند.



به شماره همراه من پیامک بفرستید: ۳۳ ۹۴ ۲۶۱ ۰۹۱۳

منتظرم تا در سفرهای دیگر نیز با هم باشیم؛ شما می‌توانید در این کتاب‌ها، همسفر من باشید:

۱. قصه معراج: قصه معراج پیامبر ﷺ.
۲. فریاد مهتاب: روایت حماسه حضرت زهرا علیها السلام.
۳. در قصر تنهایی: داستان حماسه صلح امام حسن علیه السلام.
۴. هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا.
۵. آخرین عروس: حکایت حضرت نرجس علیها السلام از روم تا سامرا.
۶. سرزمین یاس: داستان بخشش فدک به فاطمه علیها السلام.
۷. روی دست آسمان: ماجرای غدیر خم.

ضمناً فهرست کتاب‌های این کمترین دوست شما در آخر کتاب ذکر شده است، افتخار می‌کنم

دوستان خوبی چون شما دارم. شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می‌نویسم. به امید دیدار

١. الإمام الباقر (عليه السلام): «يخرج القائم (عليه السلام) ... يوم عاشوراء، اليوم الذي قُتل فيه الحسين (عليه السلام)»: تهذيب الأحكام ج ٤ ص ٣٢٢، شرح أصول الكافي ج ١٢ ص ٣٠١.
٢. أمير المؤمنين (عليه السلام): «... كبسنا أصحاب السفيناني، فإذا تجلّى لهم الصبح يرونهم طائعين...»: معجم أحاديث الإمام المهدي (عليه السلام) ج ٣ ص ٩٤.
٣. الإمام الكاظم (عليه السلام): «... إنّ أمر القائم حتم من الله، وأمر السفيناني حتم من الله، ولا يكون قائم إلا بالسفيناني»: قرب الإسناد ص ٣٧٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٨٢.
٤. الإمام الباقر (عليه السلام): «يبعث السفيناني جيشاً إلى الكوفة وعدتهم سبعون ألفاً، فيصيبون من أهل الكوفة قتلاً وصلباً وسياً...»: الغيبة للنعماني ص ٢٨٩، الاختصاص للمفيد ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٣٨، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٤٨٦.
٥. الإمام الصادق (عليه السلام): «يسوق بين يديه أعزراً عجافاً حتى يصل بها...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
- رسول الله (ﷺ): «... يصبر حتى يأذن الله له بالخروج، فيخرج من اليمن من قرية يُقال لها كربة...»: كفاية الأثر ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ٣٣٥، وج ٥٢ ص ٣٨٠.
- رسول الله (ﷺ): «... فيخرج رجل من أهل المدينة هارباً إلى مكة، فيأتيه ناس من أهل مكة فيخرجونه...»: سنن أبي داود ج ٢ ص ٢٧٥، كتر العقال ج ١١ ص ١٣٥.

٧. أمير المؤمنين عليه السلام: «... شعره على منكبيه ونور وجهه يعلو سواد لحيته ورأسه...»: روضة
الواعظين ص ٢٢٦، الإرشاد للمفيد ص ٣٨٢، الغيبة للطوسي ص ٤٧٠، الخرائج والجرائح ج ٢
ص ١١٥٢، إعلام الوري ص ٢٩٤، كشف الغمّة ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٣٦.

٨. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... على خذه الأيمن خال كأنه كوكب دري»: كشف الغمّة ص ٢٦٩، العقد
النضيد ص ٢٩، بحار الأنوار ص ٨٠، غاية المرام ص ١١٤، كشف الخفاء ص ٢٨٨، مجمع
الزوائد ج ٧ ص ٣١٩، المعجم الكبير ج ٨ ص ١٠٢، مسند الشاميين ج ٢ ص ٤١٠، كنز العمال
ج ١٤ ص ٢٦٨، الإصابة ج ٦ ص ٧١، ينابيع المودة ج ٣ ص ٢٠٠.

٩. رسول الله صلى الله عليه وآله: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة»: سنن أبي داود ج ٢ ص ٣١٠، تحفة
الأخوذ ج ٦ ص ٤٠٣، عون المعبود ج ١١ ص ٢٥١، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ١
ص ٢٨١، فيض القدير ج ٦ ص ٣٦٠.

١٠. الإمام الباقر عليه السلام: «يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشعاب. ثمّ أوماً بيده إلى
ناحية ذي طوى»: الغيبة للنعماني ص ١٨٧، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٤١، تفسير العياشي ج ٢
ص ٥٦، غاية المرام ج ٤ ص ٢١٠.

١١. الإمام الباقر عليه السلام: «أشيروا إلى ذوي أسنانكم وأخياركم عشرة... فينطلق بهم حتى
يأتون صاحبهم ويعدّهم إلى الليلة التي تليها»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٤٠، تفسير العياشي
ج ٢ ص ٥٦.

١٢. الإمام الصادق عليه السلام: «كأنّي بالقائم على ذي طوى قائماً على رجله حافياً يرتقب بسنة
موسى...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٧٥.

١٣. الإمام الصادق عليه السلام: «فكأنّي أنظر إليه وقد دخل مكة وعليه بزّة رسول الله وعلى رأسه عمامة
صفراء»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.

١٤. الإمام الباقر عليه السلام: «إنّه يقول القائم لأصحابه: يا قوم، إنّ أهل مكة لا يريدوني...»: بحار الأنوار
ج ٥٢ ص ٣٠٧.

١٥. الإمام الباقر عليه السلام: «... فيدعو رجلاً من أصحابه فيقول له: امض إلى أهل مكة فقل: يا أهل مكة،
أنا رسول فلان إليكم، وهو يقول لكم: إنّنا أهل بيت الرحمة ومعدن الرسالة والخلافة، ونحن

ذریة محمد و سلالة النبیین ، و أنا قد ظلمنا واضطهدنا وقهرنا وابتزنا منا حقنا منذ قبض نبینا إلى یومنا هذا، فنحن نستنصرکم فانصرونا...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۷.

۱۶. الإمام الباقر (علیه السلام): «فإذا تكلم بهذا الکلام أتوا إليه فذبحوه بین الركن والمقام»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۷.

۱۷. الإمام الصادق (علیه السلام): «قبل قیام القائم خمس علامات محتومات، الیمانی والسفیانی و قتل النفس الزکیة والخسف بالیداء»: کمال الدین ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۰۴.

۱۸. الإمام الصادق (علیه السلام): «... لأنها بهذا بیت المعمور، وهو مربع»: علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۵. الإمام السجّاد (علیه السلام): «... وجعل لهم البیت المعمور الذي فی السماء الرابعة»: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.

۱۹. الإمام الصادق (علیه السلام): «... نصب لمحمد وعلی والحسن والحسین (علیهم السلام) منابر من نور عند البیت المعمور...»: الغیبة للنعمانی ص ۲۸۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

۲۰. الإمام الصادق (علیه السلام): «... فیصعدون علیها ویجمع لهم الملائكة والنبیین والمؤمنین، ویفتح أبواب السماء...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

۲۱. الإمام الصادق (علیه السلام): «... یا رب، میعادک الذي وعدت فی کتابک...»: الغیبة للنعمانی ص ۲۸۴.

۲۲. الإمام الصادق (علیه السلام): «... ثم ینخر محمد وعلی والحسن والحسین سجداً، ثم یقولون: یا رب اغضب، فإنه هتک حریمک...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

۲۳. الإمام الصادق (علیه السلام): «إذا کان لیلۃ الجمعة أهبط الرب تبارک وتعالی ملکاً إلى السماء الدنیاء...»: الغیبة للنعمانی ص ۲۸۴.

۲۴. الإمام الباقر (علیه السلام): «بینا شباب الشیعة علی ظهور سطوحهم نیام، إذا توافوا إلى صیاحهم لیلۃ واحدة...»: الغیبة للنعمانی ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۰.

۲۵. الإمام الصادق (علیه السلام): «فهؤلاء ثلاثمئة وثلاثة عشر رجلاً بعدد أهل البدر، یجمعهم الله بمکة فی لیلۃ واحدة وهی لیلۃ الجمعة...»: الملاحم والفتن ص ۳۷۹.

۲۶. أمير المؤمنین (علیه السلام): «إن أصحاب القائم شباب لا کحول فیهم، إلا کالکحل فی العین...»: الغیبة

للنعماني ص ٣٣٠.

٢٧. أمير المؤمنين عليه السلام: «كأنني أنظر إليهم والزي واحد والقَد واحد والجمال واحد واللباس واحد...»: الملاحم والفتن ص ٢٩٤.

٢٨. الإمام الصادق عليه السلام: «أما لو كملت العدة الموصوفة ثلاثمئة وبضعة عشر، كان الذي تريدون»: الغيبة للنعماني ص ٢١١، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ١٦٥.

٢٩. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا أذن دعا الله باسمه العبراني فأتاحت له صحابته الثلاثمئة والثلاثة عشر...»: الغيبة للنعماني ص ٣٢٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٨.

٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: «... إذ يقبل رجل من بني مخزوم يتخطى رقاب الناس حتى تأتي رئيسهم فيقول: لقد رأيت في ليلتي هذه رؤيا عجيبة»: الملاحم والفتن ص ٣٧٩.

٣١. الإمام الصادق عليه السلام: «... رأيت كورة نار انقضت من عنان السماء، فلم تزل تهوى حتى انحطت إلى الكعبة، فدارت فيها فأطافت بالكعبة ما شاء الله، ثم تطايرت شرقاً وغرباً...»: نفس المصدر ص ٣٧٩.

٣٢. الإمام الصادق عليه السلام: «... لقد رأيت عجباً وقد طرقكم في ليلتكم جند من جنود الله لا قوة لكم بهم»: نفس المصدر ص ٣٧٩.

٣٣. الإمام الصادق عليه السلام: «لا تعجلوا على القوم إنهم لم يأتوكم بعد بمشكر ولا ظهوراً خلافاً، ولعل الرجل منهم يكون في القبيلة من قبائلكم، فإن بدالكم منهم شرفاً أنتم وهم، وأما القوم... سيماهم حسنة»: نفس المصدر ص ٣٧٩.

٣٤. الإمام الصادق عليه السلام: «يضرب الله آذانهم وعيونهم بالنوم، فلا يجمعوا بعد غداتهم إلى أن يقوم القائم عليه السلام»: نفس المصدر ص ٣٧٩.

٣٥. الإمام الباقر عليه السلام: «يخرج القائم عليه السلام... يوم عاشورا اليوم الذي قُتل فيه الحسين عليه السلام»: تهذيب الأحكام ج ٤ ص ٣٣٢، شرح أصول الكافي ج ١٢ ص ٣٠١.

٣٦. الإمام الباقر عليه السلام: «(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ)»، نزلت في القائم: الغيبة للنعماني ص ٣٢٨، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٤٨، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٩٤.

عن الإمام الجواد عليه السلام: «إن الله ليصلح له أمره في ليلة»: كمال الدين ص ٣٣٧، كفاية الأثر

- ص ۲۸۱، إعلام الوری ج ۲ ص ۲۴۲.
- رسول الله ﷺ: «المهدي منا أهل البيت، يصلحه الله في ليلة»: سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۶۷.
- مسند أبي يعلى ج ۱ ص ۳۵۹.
۳۷. النمل: ۶۲.
۳۸. الإمام الباقر عليه السلام: «... حتى يسند ظهره إلى الحجر الأسود ويهز الراية الغالية»: الغيبة للنعمان ص ۳۲۹، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۰.
۳۹. رسول الله ﷺ: «له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه...»: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۲ ص ۶۵، كمال الدين ص ۱۵۵، أعيان الشيعة ج ۲ ص ۶۰، قصص الأنبياء للراوندي ص ۳۶۱.
۴۰. الإمام الصادق عليه السلام: «في راية المهدي مكتوب عليها: البيعة لله»: كمال الدين ص ۶۵۴، الملاحم والفتن ص ۱۴۳، تنابيع المودة ج ۳ ص ۲۶۷.
۴۱. الإمام الصادق عليه السلام: «... له سيف مغمّد، فإذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده وأنطقه الله عز وجل، فناداه السيف: اخرج يا ولي الله...»: كمال الدين ص ۱۵۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۱.
۴۲. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعمان ص ۲۵۲.
۴۳. الإمام الصادق عليه السلام: «فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.
۴۴. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض...»: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۶.
۴۵. الإمام الباقر عليه السلام: «فيقوم القائم بين الركن والمقام فيصلّي...»: تفسير العياشي ج ۱ ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۲۳.
۴۶. الإمام الباقر عليه السلام: «فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»»: كمال الدين ص ۳۳۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۲.

٤٧. الإمام الصادق (عليه السلام): «فيا أمر الله عز وجل النور فيصير عموداً من الأرض...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.

٤٨. الإمام الصادق (عليه السلام): «ألا أريك قميص القائم الذي يقوم فيه؟ فقلت بلى، قال: فدعا بقميص ففتحه وأخرج منه قميص كرايس، فنشره فإذا في كُمه الأيسر دم، فقال: هذا قميص رسول الله (صلى الله عليه وآله) وفيه يقوم القائم...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥٠، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٥٥.

٤٩. الإمام الصادق (عليه السلام): «ويمد يده فتري بيضاء من غير سوء»، ويقول: هذه يد الله...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٣، الهداية الكبرى ص ٣٩٧.

٥٠. الإمام الباقر (عليه السلام): «ومعه عهد من رسول الله قد توارثه الأبناء عن الآباء»: الاختصاص ص ٢٥٧.

٥١. الفتح: ١٠.

٥٢. الإمام الصادق (عليه السلام): «هذه يد الله وعن الله وبأمر الله... فيكون أول من يقبل يده جبرئيل ثم يابعه...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٨.

٥٣. أمير المؤمنين (عليه السلام): «يقول المهدي... أبايعكم على أن لا تولون دابراً، ولا تسرقون، ولا تزنون، ولا تفعلون محرماً...»: معجم أحاديث الإمام المهدي (عليه السلام) ج ٢ ص ١٠٦.

٥٤. الإمام الصادق (عليه السلام): «... يابيع الناس على كتاب جديد...»: الغيبة للنعماني ص ٢٠٠، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٧٢.

٥٥. الإمام الصادق (عليه السلام): «إذا قام القائم نزلت سيوف القتال، على كل سيف اسم الرجل واسم أبيه...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٥٦.

٥٦. الإمام الصادق (عليه السلام): «مكتوب على كل سيف اسم الرجل واسم أبيه وجليلته ونسبه...»: الغيبة للنعماني ص ٣٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٥ ص ٤٩.

٥٧. الإمام الصادق (عليه السلام): «... لهم سيوف من حديد غير هذا الحديد، لو ضرب أحدهم بسيفه جبالاً لقتله حتى يفصله»: بصائر الدرجات ص ٥١٢، مختصر البصائر ج ٦ ص ٢٧، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ٤٣.

٥٨. الإمام الباقر (عليه السلام): «فينادي المنادي بعنكة باسمه... حتى يسمعه أهل الأرض كلهم...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٢٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٦٥.

۵۹. الإمام الصادق عليه السلام: «فإذا طلعت الشمس وأضأت صباح صائح بالخلاتق: يا معشر الخلاتق، هذا مهدي آل محمد... فأول من يقبل يده الملائكة ثم الجن ثم النقباء، ويقولون: سمعنا وأطعنا...» مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۳، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۸.
۶۰. قلت لأبي عبد الله عليه السلام: «النداء حق؟ قال: أي والله حتى يسمعه كل قوم بلسانهم» الغيبة للنعمان ص ۲۸۳، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۴۴.
۶۱. الإمام الصادق عليه السلام: «ينادي مناد باسم القائم عليه السلام... يسمع كل قوم بلسانهم...» كمال الدين ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۰۵.
۶۲. أمير المؤمنين عليه السلام: «فعند ذلك يظهر المهدي على أفواه الناس، ويشربون حبه، فلا يكون لهم ذكر غيره» الملاحم والفتن ص ۱۲۸، كنز العمال ج ۱۴ ص ۵۸۷.
۶۳. الإمام الباقر عليه السلام: «فينادي: أيها الناس إنا نستنصر الله، فمن أجابنا من الناس؟» الغيبة للنعمان ص ۲۹، الاختصاص ص ۲۵۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۳۸.
۶۴. الإمام الصادق عليه السلام: «من أعظم البلية أن يخرج إليهم صاحبهم شاباً وهم يحسبونه شيخاً كبيراً» الغيبة للنعمان ص ۱۹۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۸۷.
۶۵. أمير المؤمنين عليه السلام: «يُبْعَث وهو ما بين الثلاثين وإلى الأربعين» الملاحم والفتن ص ۱۵۴.
۶۶. الإمام السجاد عليه السلام: «فيقومون إليه ليقتلوه، فيقوم ثلاثمائة وينيف على الثلاثمائة فيمنعونه منه» بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۹.
۶۷. الإمام الصادق عليه السلام: «فلا يبقى في الأرض يومئذ أحد إلا خضع وذلت رقبته لها» الغيبة للنعمان ص ۲۶۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۲.
۶۸. الإمام الصادق عليه السلام: «صعد إبليس في الهواء حتى يتواري عن أهل الأرض، ثم ينادي...» الغيبة للنعمان ص ۲۶۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۶۸.
- عن الإمام الصادق عليه السلام: «ثم ينادي إبليس لعنه الله في آخر النهار: إلا أن الحق في السفيناني وشيعته...» كمال الدين ص ۶۵۲، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۰۶.
- وعن الإمام الصادق عليه السلام: «إن الشيطان لا يدعهم حتى ينادي كما نادى برَسُول الله يوم العقبة» الغيبة للنعمان ص ۲۷۳.

٦٩. الإمام الصادق عليه السلام: «فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَبَرَّونَ مِنَّا وَيَتَنَاقَلُونَ...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٩٣.
٧٠. الإمام الصادق عليه السلام: «يَنَادِي مَنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ يَسْمَعُهُ كُلُّ قَوْمٍ... فَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَلَى الْحَقِّ، وَهُوَ الدَّاءُ الْأَوَّلُ»: الغيبة للنعماني ص ٢٦٨.
٧١. ابن عباس: «فَإِذَا أَتَوْا الْبَيْدَاءَ، فَزَلُّوْهَا فِي لَيْلَةٍ مَقْمَرَةٍ»: كتاب الفتن للمروزي ص ٢٠٢.
٧٢. الإمام الصادق عليه السلام: «فَيَقُولُ الرَّجُلُ... نَرِيدُ إِخْرَابَ الْبَيْتِ وَقَتْلَ أَهْلِهِ»: بحار الأنوار ج ٣ ص ١٠.
٧٣. «الْبَيْدَاءُ: اسْمٌ لِأَرْضٍ مَلْسَاءٍ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، بِطَرَفِ الْمِيَقَاتِ الْمَدَنِيِّ الَّذِي يُقَالُ لَهُ ذُو الْخَلِيفَةِ»: معجم البلدان ج ١ ص ٥٢٣، تاج العروس ج ٤ ص ٣٦٨.
- عن الإمام الصادق عليه السلام: «فَيَقُولُ الرَّجُلُ: عَدَدْنَا ثَلَاثُمِئَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ نَرِيدُ إِخْرَاجَ الْبَيْتِ وَقَتْلَ أَهْلِهِ»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٠.
٧٤. «يَا سَيِّدِي، أَنَا بِشِيرٍ، أَمَرْتَنِي بِمَلِكٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَنْ أَلْحِقَ بِكَ...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٧٥. الإمام الباقر عليه السلام: «فَيَنَادِي مَنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ: يَا بَيْدَاءُ أَبَيْدِي الْقَوْمَ، فَيُخَسِّفُ بِهِمُ الْبَيْدَاءَ...»: الاختصاص ص ٢٥٩، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤٥.
٧٦. الإمام الصادق عليه السلام: «فَيَقُولُ الرَّجُلُ... فَلَمَّا صَرْنَا فِي الْبَيْدَاءِ غَرَسْنَا فِيهَا، فَصَاحَ بَنَّا صَائِحٌ: يَا بَيْدَاءُ أَبَيْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، فَانْفَجَرَتِ الْأَرْضُ وَابْتَلَعَتْ كُلَّ الْجَيْشِ، فَإِذَا نَحْنُ بِمَلِكٍ قَدْ ضَرَبَ وَجُوهَنَا فَصَارَتْ إِلَى وِرَاءِنَا كَمَا تَرَى، فَقَالَ لِأَخِي: وَيْلَكَ يَا نَذِيرَ، امْضِ إِلَى الْمَلْعُونِ السَّفِينَانِي... وَقَالَ لِي: يَا بَشِيرَ الْحَقِّ بِالْمُهْدِيِّ بِمَكَّةَ وَبَشِّرْهُ بِهَلَاكِ الظَّالِمِينَ...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٧٧. رسول الله ﷺ: «بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ جَبْرَائِيلَ فَيَقُولُ: يَا جَبْرَائِيلُ اذْهَبْ فَأَبْدِهِمْ...»: تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٩٥، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ٣١٥.
٧٨. رسول الله ﷺ: «لَيْسَ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ جَيْشٌ يَغْزُونَهُ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءٍ مِنَ الْأَرْضِ يُخَسِّفُ بَأْسُطَهُمْ...»: صحيح مسلم ج ٨، ١٦٧، سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٥٠، سنن النسائي ج ٥ ص ٢٠٧، المستدرک للحاکم ج ٤ ص ٤٢٩، السنن الكبرى ج ٢ ص ٣٨٥، المعجم الكبير

- ج ۲۴ ص ۷۵، الجامع الصغير ج ۲ ص ۴۴۵، التاريخ الكبير ج ۵ ص ۱۱۹.
۷۹. الإمام الصادق عليه السلام: «يصبح أحدكم وتحت رأسه صحيفة عليها مكتوب: طاعة معروفة... كمال الدين ص ۶۵۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۵.
- عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا كان عن خروج القائم ينادي مناد من السماء... فالحقوا بمكة... الاختصاص ص ۲۰۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۴.
۸۰. رسول الله صلى الله عليه وآله: «تؤوب إليه أمتي كما تؤوب الطير إلى أوكارها... دلائل الإمامة ص ۴۴۵، الدرر النظيم ص ۷۹۹.
۸۱. الإمام الصادق عليه السلام: «وما يخرج إلا في أولي قوة، وما يكون أولو قوة إلا عشرة آلاف... كمال الدين ص ۶۵۴، التفسير الصافي ج ۴ ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۲۳.
۸۲. «ويتسارع الناس إليه من كل وجه، ويملا الأرض عدلاً... الملاحم والفتن ص ۱۴۰، كتاب الفتن للمروزي ص ۲۱۷.
۸۳. «يقذف الله محبته في قلوب الناس فيسير... كتاب الفتن للمروزي ص ۲۱۷.
۸۴. الإمام الصادق عليه السلام: «يا سدير، الزم بيتك وكن جليساً من أحلاسك، واسكن ما سكن الليل والنهار، فإذا بلغك أن السفيناني قد خرج فارحل إلينا ولو على رجلك... الكافي ج ۸ ص ۲۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۷۱.
۸۵. الإمام الصادق عليه السلام: «هم النجباء والفقهاء، وهم الحكام، وهم القضاة... دلائل الإمامة ص ۵۶۲، الملاحم والفتن ص ۳۸۰.
۸۶. «وإن أصحاب القائم يلقي بعضهم بعضاً كأنهم بنو أب وأم... دلائل الإمامة ص ۵۶۲، الملاحم والفتن ص ۳۸۰.
۸۷. الإمام الصادق عليه السلام: «هم أطوع له من الأمة لسيدتها... بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۷.
۸۸. الإمام الصادق عليه السلام: «رجال كأن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في ذات الله، أشد من الحجر... بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۸.
۸۹. الإمام الصادق عليه السلام: «... رهبان بالليل ليوث بالنهار... يدعون بالشهادة ويتمنون أن يقتلوا في سبيل الله... بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۸، مستدرك الوسائل ج ۱۱ ص ۱۱۴.

٩٠. الإمام الصادق عليه السلام: «... ويحفون به، يقونه بأنفسهم في الحرب...»: بحار الأنوار ج ٥٢

ص ٣٠٨.

٩١. رسول الله صلى الله عليه وآله: «كذابون مجنون في طاعته...»: عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٦٤.

٩٢. الإمام الباقر عليه السلام: «وجعل قوة الرجل منهم قوة أربعين رجلاً...»: الكافي ج ٨ ص ٢٩٢، الخصال

ص ٥٤١، شرح الأخبار ج ٣ ص ٥٦٩، مشكاة الأنوار ص ١٥١.

٩٣. الإمام الباقر عليه السلام: «حتى تفخر الأرض على الأرض وتقول: مربي اليوم رجل من أصحاب

القائم...»: الإمامة والتبصرة ص ١٣١، كمال الدين ص ٦٧٣.

٩٤. الإمام الباقر عليه السلام: «ليس من شيء إلا وهو مطيع لهم، حتى سباع الأرض وسباع الطير...»: بحار

الأنوار ج ٥٢ ص ٦٧٣.

٩٥. «إن القائم إذا خرج يكون عليه قميص يوسف...»: كمال الدين ص ١٢٣، تفسير نور الثقلين

ج ٢ ص ٤٦٤.

٩٦. الإمام الصادق عليه السلام: «إن إبراهيم لما أوقدت النار، أتاه جبرئيل بثوب من ثياب الجنة فألبسه إياه،

فلم يضره معه حر ولا برد...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٩، الكافي ج ١ ص ٢٣٢.

٩٧. الإمام الصادق عليه السلام: «وكل نبي ورث علماً أو غيره، فقد انتهى إلى محمد وآله...»: علل الشرائع

ج ١ ص ٥٣، كمال الدين ص ١٢٢.

٩٨. «وإن القائم إذا خرج يكون عليه قميص يوسف ومعه عصا موسى...»: كمال الدين ص ١٢٣،

الغيبة للطوسي ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢.

٩٩. الإمام الباقر عليه السلام: «وهي خضراء كهيتها حين انتزعت من شجرتها...»: بصائر الدرجات

ص ٢٠٣، الإمامة والتبصرة ص ١١٦.

١٠٠. الإمام الباقر عليه السلام: «وتصنع ما تؤمر...»: الاختصاص ص ٢٧٠، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢١٩.

١٠١. الإمام الباقر عليه السلام: «وإنها لتنطق إذا استنطقت...»: الكافي ج ١ ص ٢٣١، الاختصاص ص ٢٧٠.

بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢١٩.

١٠٢. «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ...»: (الأعراف، ١١٧).

١٠٣. الإمام الباقر عليه السلام: «... يفتح له شعبتان، أحدهما في الأرض والأخرى في السقف... تلقف

مسیافکون یلسانها...»: بصائر الدرجات ص ۲۰۳، الإمامة والتبصرة ص ۱۱۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۸.

۱۰۴. الإمام الباقر (ع): «...أعدت لقائنا، يصنع بها ما كان يصنع موسى...»: بصائر الدرجات ص ۲۰۳، الإمامة والتبصرة ص ۱۱۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۸.

۱۰۵. «ثم يخرج المهدي على لوائه شعيب بن صالح»: الغيبة للطوسي ص ۴۶۳، الملاحم والفتن ص ۱۲.

۱۰۶. الإمام الصادق (ع): «وهي راية رسول الله نزل بها جبرئيل يوم بدر»: الغيبة للنعماني ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۲.

۱۰۷. الإمام الصادق (ع): «لما التقى أمير المؤمنين (ع) وأهل البصرة، نشر الراية راية رسول الله (ص)، فزلزلت أقدامهم... فلما كان يوم صفين سأله نشر الراية فأبى عليهم، فتحملوا عليه بالحسن والحسين وعمار بن ياسر، فقال للحسن: يا بني، إن للقوم مدة يبلغونها، وإن هذه الراية لا ينشرها بعدي إلا القائم»: الغيبة للنعماني ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۳۲ ص ۲۱.

۱۰۸. الإمام الباقر (ع): «ما هي والله قطن ولا كنان ولا خز ولا حرير، قلت: من أي شيء؟ قال: من ورق الجنة»: الغيبة للنعماني ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۲.

۱۰۹. الإمام الصادق (ع): «إذا نشرها أضاء لها ما بين المشرق والمغرب...»: دلائل الإمامة ص ۴۵۷، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۹۱.

۱۱۰. الإمام الباقر (ع): «يسير الرعب قدامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۰.

۱۱۱. الإمام الصادق (ع): «فإذا هزها لم يبق مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد»: الغيبة للنعماني ص ۳۲۲.

۱۱۲. الإمام الباقر (ع): «...عمودها من عمد عرش الله ورحمته... لا يهوي إلى شيء إلا أهلكه»: الغيبة للنعماني ص ۳۱۹، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۲۶.

۱۱۳. الإمام الصادق (ع): «وهم الذين كانوا مع نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث ألقى في النار...»: الغيبة للنعماني ص ۳۲۳.

١١٤. الإمام الصادق عليه السلام: «جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره...»: الغيبة للنعماني ص ٣٢٠.
١١٥. أمير المؤمنين عليه السلام: «يسير الرعب بين يديه، لا يلقاه عدو إلا هزمهم...»: الملاحم والفتن ص ١٣٨، كتاب الفتن للمروزي ص ٢١٥.
١١٦. «ويقذف الله محبته في قلوب الناس فيسير...»: كتاب الفتن ص ٢١٧.
١١٧. أسامي أصحاب الكهف: فرطالوس، أميوس، دانيوس، اسرافيون، اسطاطانوس، مكساميس، تلميخا: التحصين ص ٦٥٥.
١١٨. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا ظهر القائم بعث الله معه... وأصحاب الكهف»: دلائل الإمامة ص ٤٦٣.
١١٩. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا ظهر القائم، بعث الله معه... والمقداد»: نفس المصدر ص ٤٦٣.
١٢٠. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا ظهر القائم، بعث الله معه... وجابر بن عبد الله الأنصاري»: نفس المصدر ص ٤٦٣.
١٢١. الإمام الصادق عليه السلام: «المؤمن مخير في قبره، فإذا قام القائم فيقال له: قد قام صاحبك فإن أحببت أن تلحق به فالحق...»: نفس المصدر ص ٤٧٩.
- عن الإمام الصادق عليه السلام: «فكأنني أنظر إليهم مقبلين... ينقضون شعورهم من التراب»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٧، كشف الغمّة ج ٣ ص ٢٦٢.
١٢٢. الإمام الباقر عليه السلام: «إن القائم إذا قام بمكة... نأدي مناديه: ألا، لا يحمل أحد منكم طعاماً ولا شرباً»: بصائر الدرجات ص ٢٠٨، الكافي ج ١ ص ٢٣١، كمال الدين ص ٦٧٠، الغيبة للنعماني ص ٢٤٤.
١٢٣. الإمام الصادق عليه السلام: «شعارهم يا لثارات الحسين»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٨، مستدرک الوسائل ج ١١ ص ١١٤.
١٢٤. الإمام الرضا عليه السلام: «ذراري قتلة الحسين يرضون أفعال آبائهم ويفتخرون بها، ومن رضي شيئاً كان كمن أتاه، ولو أن رجلاً قُتل في المشرق فرضي بقتله رجل في المغرب، لكان الراضي عند الله شريك القاتل...»: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٩، عيون اخبار الرضا ج ٢ ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٢٩٥، ج ٥٢ ص ٣١٣.
١٢٥. الإمام الباقر عليه السلام: «يبعث السفيناني جيشاً إلى الكوفة وعدتهم سبعون ألفاً، فيضيئون من

- أهل الكوفة قتلاً وصلباً وسيماً...»: الغيبة للنعماني ص ۲۸۹، الاختصاص للمفيد ص ۲۵۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۳۸، تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۴۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۴۸۶.
۱۲۶. الإمام الصادق عليه السلام: «مع القائم ثلاث عشرة امرأة، قلت: وما يصنع بهنّ، قال: يداوين الجرحى، قلت: سمهنّ لي، فقال:.... وسميّة أمّ عمار بن ياسر»؛ دلائل الإمامة ص ۴۸۴.
- «أول شهيد استشهد في الإسلام سميّة أمّ عمار»؛ الاستيعاب ج ۴ ص ۱۸۶۴، الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۶۴، البداية والنهاية ج ۳ ص ۷۶.
۱۲۷. «أناها أبو جهل فطعنها بحربة»؛ أسد الغاية ج ۵ ص ۴۸۱، الكامل في التاريخ ج ۸ ص ۱۹۰، الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۶۴.
۱۲۸. حضرت أمّ أيمن أحياناً وحنيناً وخبيراً... تداوي الجرحى... اسمها بركة بنت ثعلبة الإصاية ج ۸ ص ۳۶۱، الطبقات الكبرى ج ۸ ص ۲۲۵، أعيان الشيعة ج ۳ ص ۵۵۵.
۱۲۹. الإمام الصادق عليه السلام: «يستخلف منها رجلاً من أهله...»؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۱.
۱۳۰. «تسيل كلّ عين في جدول إلى سبط كانوا ستمئة ألف»؛ تفسير البيضاوي ج ۱ ص ۳۲۹، مجمع البحرين ج ۱ ص ۴۶۲.
۱۳۱. الإمام الباقر عليه السلام: «ويحمل حجر موسى بن عمران وهو وقر بعير، فلا ينزل منزلاً إلاّ انبعث عين منه...»؛ بصائر الدرجات ص ۲۰۸، الكافي ج ۱ ص ۲۳۱، كمال الدين ص ۶۷۰، الغيبة للنعماني ص ۲۴۴.
۱۳۲. الإمام الباقر عليه السلام: «من كان جائعاً شبع، ومن كان ظمآنًا روي»؛ الغيبة للنعماني ص ۲۴۴، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۸۵، ج ۵۲ ص ۳۲۴.
۱۳۳. الإمام الصادق عليه السلام: «فإذا سار منها وثبوا عليه فيقتلونه»؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۱.
۱۳۴. الإمام الصادق عليه السلام: «فيأتونه مهطعين مقنعي رؤوسهم، يبيكون ويتضرعون ويقولون: يامهدي آل محمد، التوبة التوبة»؛ بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۱.
۱۳۵. «اطعمه يا بني ممّا تأكله... ارفق يا ولدي بأسيرك وارحمه، وأحسن إليه وأشفق عليه»؛ بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۸۷، مستدرك الوسائل ج ۱۱ ص ۷۹.
۱۳۶. الإمام الصادق عليه السلام: «...أخرج منه الداعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحسن، وأكمل ذلك بابنه

- (م ح م د) رحمه للعالمين...: الكافي ج ١ ص ٥٢٨، كمال الدين ص ٣١.
١٣٧. الإمام الصادق عليه السلام: «فيعظهم وينذرهم ويستخلف عليهم خليفة ويسير»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١١.
١٣٨. الإمام الصادق عليه السلام: «فيشبون عليه بعده فيقتلونه فيرد إليهم...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١١.
١٣٩. الإمام الباقر عليه السلام: «ثم يدخل المسجد فينقص الحائط حتى يضعه إلى الأرض... وذلك الحطب عندنا نتوارثه»: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
١٤٠. الإمام الباقر عليه السلام: «يخرج شاب من بني هاشم... يأتي من خراسان...: الملاحم والفتن ص ١٢٠. عن الإمام الصادق عليه السلام: «... يخرج الحسين... يصيح بصوت له فصيح: يا آل أحمد أجيئوا الملهوف»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٥، مكيا المكارم ج ١ ص ٧٧.
- عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «حتى يبعث الله راية من المشرق سوداء... حتى يأتوا رجلاً اسمه اسمي»: الملاحم والفتن ص ١٢١، كتاب الفتن للمروزي ص ١٨٩.
- علي عليه السلام: «فيلحقه رجل من أولاد الحسين عليه السلام في اثني عشر ألف فارس...: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ٣ ص ٩٧.
١٤١. «ولم يزل يقتل الظلمة حتى يرد الكوفة...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٥.
١٤٢. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيخرج الحسين فيقول: إن كنت مهدي آل محمد فأين هراوة جدك رسول الله صلى الله عليه وآله وخاتمه وبرده...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٥.
١٤٣. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيقول: جعلني الله فداك، إعطني رأسك أقبله، فيعطيه رأسه فيقبله بين عينيه...»: تفسير العياشي ج ٢ ص ٥٩.
١٤٤. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيقول الحسين: الله أكبر، مَدَّ يَدَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى نَبَايَعَكَ»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٥.
١٤٥. الصادق: «ضرب القائم القساطيط في مسجد كوفان...»: الغيبة للنعماني ص ٣٣٤.
١٤٦. الإمام الصادق عليه السلام: «فإن الصلاة المكتوبة فيه حجة مبرورة، والنافلة عمرة مبرورة»: الكافي ج ٣ ص ٤٩١، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٦١، الغارات ج ٢ ص ٨٠٢، فضل الكوفة ومساجدها ص ٢٩.

عن الإمام الباقر عليه السلام: «فقال لأصحابه: تعبدوا ليلتكم هذه، فيستون بين راعٍ وساجد...»: تفسير العياشي ج ۲ ص ۵۹.

۱۴۷. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا قام القائم أتى رجة الكوفة فقال برجله هكذا، وأوماً بيده إلى موضع، ثم قال: احفروا هنا، فيحفرون فيستخرجون اثني عشر ألف درع واثني عشر ألف سيف...»: الاختصاص ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۷.

۱۴۸. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا ظهر القائم ودخل الكوفة، بعث الله تعالى من ظهر الكوفة سبعين ألف صديق، فيكونون في أصحابه وأنصاره...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۹۰.

۱۴۹. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا بلغ السفيناني... يتجرد بخيله حتى يلقي القائم...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۸۸.

۱۵۰. الإمام الباقر عليه السلام: «فيجيء السفيناني فيبايعه، ثم ينصرف إلى أصحابه»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۸۸.

۱۵۱. الإمام الباقر عليه السلام: «ثم ينصرف إلى أصحابه فيقولون: ما صنعت؟ فيقول: أسلمت وبايعت، فيقولون له: قبح الله رأيك، بينما أنت خليفة متبوع فصرت تابعاً»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۸۸.

۱۵۲. الإمام الصادق عليه السلام: «... جيش السفيناني وأصحابه والناس معه، وذلك يوم الأربعاء...»: بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۸۷.

۱۵۳. أمير المؤمنين عليه السلام: «... فيخرج بخيله ورجاله وجيشه في مئتي ألف وستين ألفاً...»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۳ ص ۹۴.

۱۵۴. الإمام الصادق عليه السلام: «... جيش السفيناني وأصحابه والناس معه، وذلك يوم الأربعاء، فيدعوهم ويناشدهم حقّه، ويخبرهم أنّه مظلوم مقهور، ويقول: من حاجني في الله فأنا أولى الناس بالله...»: نفس المصدر ج ۵ ص ۳۸۷.

۱۵۵. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيقولون: ارجع من حيث شئت لا حاجة لنا فيك...»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۳ ص ۳۰۶.

۱۵۶. الإمام الصادق عليه السلام: «فإذا كان يوم الجمعة يعاود، فيجيء سهم فيصيب رجلاً من

- المسلمين فيقتله، فيقال: إن فلاناً قد قُتل...»: بحار الأنوار ج ٥ ص ٣٨٧.
١٥٧. أمير المؤمنين (عليه السلام): «فتكون وقعة يهلك الله فيها جيش السفيناني ويمضي هارياً»: معجم أحاديث الإمام المهدي (عليه السلام) ج ٢ ص ٩٦.
١٥٨. أمير المؤمنين (عليه السلام): «فيأخذه رجل من الموالى اسمه صَبَّاح، فيأتي به إلى المهدي (عليه السلام) وهو يصلي العشاء الآخرة، فيخفف صلاته... فيقول: شأنكم وإيَّاه، اصنعوا به ما شئتم...»: معجم أحاديث المهدي ج ٣ ص ٩٦.
١٥٩. الإمام الصادق (عليه السلام): «... فإذا ورد عليك أمر لا تفهمه وتعرف القضاء، فانظر إلى كَفْكَ واعمل بما فيها...»: الغيبة للنعماني ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٥.
١٦٠. الإمام الباقر (عليه السلام): «فبيعت الثلاثمئة والبضعة عشر رجلاً إلى الأفاق كلها، فيمسخ بين أكتافهم وعلى صدورهم»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٤٥، تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٠.
١٦١. الإمام الباقر (عليه السلام): «كأنني بالقائم يفرق الجنود في البلاد...»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٧٩، روضة الواعظين ص ٢٦٤.
١٦٢. الإمام الصادق (عليه السلام): «فإذا بلغوا الخليج كتبوا على أقدامهم شيئاً ومشوا على الماء»: الغيبة للنعماني ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٥.
١٦٣. «تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين»: كتاب الفتن للمروزي ص ٣٤٧، تاريخ مدينة دمشق ج ١ ص ٢٢٩.
١٦٤. «ثم يأتيه النصارى فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتُم، بل أصحابي المهاجرون بقیة أصحاب الملحمة، فيأتي مجمع المسلمين»: كتاب الفتن للمروزي، ص ٣٤٧.
١٦٥. «وينزل عيسى بن مريم (عليه السلام) ... فيقول له أميرهم: يا روح الله تقدّم، صلّ»: مستند أحمد ج ٤ ص ٢١٧، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٥٩٣، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٤٣.
١٦٦. «فيقول: بل صل أنت بأصحابك، فقد رضى الله عنك، فإنما بُعثت وزيراً ولم أبعث أميراً»: كتاب الفتن للمروزي ص ٣٤٧.
١٦٧. الإمام الباقر (عليه السلام): «هذا التابوت هو الذي أنزله الله على أم موسى فوضعت فيه فألقته في البحر فلما حضرت موسى الوفاة وضع فيه الألواح...»: بحار الأنوار ج ٨٧ ص ١١٠، التبيان

- ج ۲ ص ۲۹۳، تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۱۴۳.
۱۶۸. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ...» (البقرة: ۲۴۸).
- عن الإمام الصادق (عليه السلام): «السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل، يدور الملك حيث دار السلاح، كما كان يدور حيث دار التابوت» بصائر الدرجات ص ۱۹۷، الخصال ص ۱۱۷.
۱۶۹. «يظهر تابوت السكينة... فيوضع بين يديه بيت المقدس، فإذا نظرت إليه اليهود أسلمت إلا القليل منهم...» الملاحم والفتن للمروزي ص ۲۲۳، الملاحم والفتن للسيد ابن طاووس ص ۱۵۰.
۱۷۰. الإمام الصادق (عليه السلام): «ثلاث عشرة مدينة وطائفة يحارب القائم أهلها ويحاربونه...» الغيبة للنعماني ص ۳۰۹، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۶۳.
۱۷۱. رسول الله (صلى الله عليه وآله): «... آخرهم القائم الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض ومغاربها» الأمالي للصدوق ص ۱۷۳، كمال الدين ص ۲۸۲.
۱۷۲. الإمام الصادق (عليه السلام): «إذا قام القائم، لا يبقى أرض إلا نوذي فيها شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله» ينابيع المودة ص ۲۳۶.
- عن الإمام الباقر (عليه السلام): «إذا قام القائم، عرض الإيمان على كل ناصب، فإن دخل فيه بحقيقة...» الكافي ج ۸ ص ۲۲۷، شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۷۵.
۱۷۳. الإمام الباقر (عليه السلام): «في قول الله: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»، يكون أن لا يبقى أحد إلا أقرب محمد (صلى الله عليه وآله)» تفسير العياشي ج ۲ ص ۸۷، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۴۶.
۱۷۴. الإمام الباقر (عليه السلام): «يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر» كمال الدين ص ۳۱۸، ۳۲۹، الغارات ص ۱۲، شرح الأخبار ص ۲۸۸، الغيبة للنعماني ص ۱۶۸، ۳۲۰، الملاحم والفتن ص ۱۳۹، ۱۴۰، بحار الأنوار ص ۳۶۸.
۱۷۵. أمير المؤمنين (عليه السلام): «لأن مسجد الكوفة ليضيق عليهم... تُبنى له أربع مساجد، مسجد الكوفة أصغرهما، وهذا ومسجدان في طرفي الكوفة...» تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۲۵۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۴.

١٧٦. الإمام الصادق عليه السلام: «كأنني أرى نزول القائم في مسجد البهلة بأهله وعباله... كان فيه منزل إدريس وكان منزل إبراهيم: فضل الكوفة ومساجدها ص ٤٣، المزار لابن المشهدي ص ١٣٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١٧.

١٧٧. الإمام الصادق عليه السلام: «... فوالله ما لباسه إلا الغليظ، ولا طعامه إلا الجشب...»: الغيبة للنعمان ص ٢٣٩، الغيبة للطوسي ص ٤٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٥٤.

١٧٨. الإمام الصادق عليه السلام: «على رأسه غمامة تظله من الشمس، تدور معه حيثما دار، تنادي بصوت فصيح: هذا المهدي عليه السلام»: الأمانى للطوسي ٢٩٢، بشارة المصطفى عليه السلام ص ٢٨٤.

١٧٩. الإمام الرضا عليه السلام: «علامته أن يكون شيخ السن شاب المنظر... وإن من علامته أن لا يهرم بمروء الأيام والليالي عليه حتى يأتي أجله»: كمال الدين ص ٦٥٢، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٨٥.

١٨٠. الإمام الحسين عليه السلام: «الخير كله في ذلك الزمان يقوم قائمنا»: الغيبة ص ٢١٣.

١٨١. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... يفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء، والخيتان في البحر: الملاحم والفتن ص ٢٨١.

عن رسول الله: «لا تذهب الدنيا حتى يملك رجل من أهل بيتي... اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...»: فتح الباري ج ١٣ ص ١٨٥، المعجم الصغير ج ٢ ص ١٤٨، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٢٣٨، المعجم الأوسط ج ٤ ص ٢٥٦، تفسير الرازي ج ٢ ص ٢٨، الجرح والتعديل ج ٢ ص ٤٩٤، تاريخ بغداد ج ١ ص ٣٨٧، سير أعلام النبلاء ج ٥ ص ١١٦.

١٨٢. الإمام الصادق عليه السلام: «لا يجد الرجل منكم يومئذ موضعاً لصدقه ولا لبرء؛ لشمول الغنى جميع المؤمنين»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ٢ ص ٣٨٤.

عن الإمام الصادق عليه السلام: «يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٧.

١٨٣. الإمام الصادق عليه السلام: «... لا يُغضى الله في أرضه...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢٨.

١٨٤. الإمام الرضا عليه السلام: «إذا قام القائم، يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين والجلوس معهم في مجالسهم...»: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.

۱۸۵. الإمام الباقر (ع): «إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...» الكافي ج ۱ ص ۲۵، كمال الدين ص ۶۷۴، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۴.

۱۸۶. الإمام الصادق (ع): «العلم سبعة وعشرون حرفاً، فجميع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير حرفين، فإذا قام القائم أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبشها في الناس...» مختصر بصائر الدرجات ص ۱۱۷، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۱۸۷. الإمام الصادق (ع): «إن قائمنا إذا قام، مد الله عز وجل لشيئتنا في أسماعهم وأبصارهم، حتى لا يكون بينهم وبين القائم بريد، يكلمهم فيسمعون...» الكافي ج ۸ ص ۲۴۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۱۸۸. الإمام الرضا (ع): «فإذا أراد واحد حاجة أرسل القائم من بعض الملائكة أن يحمله...» دلائل الإمامة ص ۴۵۵.

۱۸۹. الإمام الرضا (ع): «ومنهم من يصيره القائم قاضياً بين مئة ألف من الملائكة...» دلائل الإمامة ص ۴۵۵.

۱۹۰. رسول الله (ص): «... ولا يمرض، ويقول الرجل لغنمه ولدوايه: اذهبوا وارعوا...» الملاحم والفتن ص ۲۰۳، كتاب الفتن للمروزي ص ۳۵۴.

۱۹۱. الإمام الصادق (ع): «ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف، ويكون الدين كله واحداً...» مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴.

۱۹۲. رسول الله (ص): «... ولا تشاخ ولا تجاسد ولا تباغض...» الجامع الصغير ج ۲ ص ۱۳۵، كنز العمال ج ۱۴ ص ۳۳۳.

۱۹۳. الإمام الصادق (ع): «فلو قد قام قائمنا أهل البيت، ورث الأخ الذي أخى بينهما...» كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۳۵۲، مستدرك الوسائل ج ۱۷ ص ۱۸۶.

۱۹۴. رسول الله (ص): «الحیات والعقارب ظاهرة، لا تؤذي أحد ولا يؤذيها أحد، والسبع على أبواب الدور يستطعم، لا يؤذي أحد...» الملاحم والفتن ص ۲۰۳، كتاب الفتن للمروزي ص ۳۵۴.

عن رسول الله (ص): «... وحتى يمر الرجل على الأسد فلا يضره...» الجامع الصغير ج ۲ ص ۱۳۵، كنز العمال ج ۱۴ ص ۳۳۳.

١٩٥. رسول الله ﷺ: «فلا تمنع السماء شيئاً من قطرها، ولا الأرض شيئاً من نباتها»: الجامع الصغير

ج ٢ ص ٤٠٢، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٣١٤، الكامل ج ٣ ص ٩٩، تذكرة الحفاظ ج ٣ ص ٨٣٨

تاريخ ابن خلدون ج ١ ص ٨٠٨

عن رسول الله ﷺ: «يؤذن للسماء في القطر، ويؤذن للأرض في النبات، حتى لو بذرت حبك

في الصفا لنبت...»: الجامع الصغير ج ٢ ص ١٣٥، فوائد العراقيين ص ٤٤

عن أمير المؤمنين عليه السلام: «... لأنزلت السماء قطرها، ولأخرجت الأرض نباتها»: تحف العقول

ص ١٢٥، الخصال ص ٦٢٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١٦

منابع

١. الاختصاص، الشيخ المفيد، (٤١٣ ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
٢. الإرشاد، الشيخ المفيد، (٤١٣ ق)، تحقيق مؤسسة آل البيت لتحقيق التراث، الطبعة الثانية، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
٣. الاستيعاب، ابن عبد البر، (٤٦٣ ق)، تحقيق: علي محمد الجاوي، الطبعة الأولى، ١٤١٢ ق، دار الجيل، بيروت.
٤. أسد الغابة، ابن الأثير، (٦٣٠ ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.
٥. الإصابة، ابن حجر، (٨٥٢ ق)، تحقيق الشيخ عادل أحمد عبد الموجود والشيخ علي محمد معوض، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٦. إعلام الوري بأعلام الهدى، الشيخ الطبرسي، (٥٤٨ ق)، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، قم.
٧. أعيان الشيعة، السيّد محمد الأمين، (١٣٧١ ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.

٨. الأمالي، الشيخ الصدوق ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، مؤسسة البعثة، قم.
٩. الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١٠. الإمامة والتبصرة، الشيخ الصدوق، (٣٢٩ ق)، مدرسة الإمام المهدي، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ ق، قم.
١١. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، (١١١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٢. البداية والنهاية، ابن كثير، (٧٧٤ ق)، تحقيق: علي شيري، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٣. بشارة المصطفى ﷺ، محمد بن علي الطبري، (٥٢٥ ق)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين، قم.
١٤. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، (٢٩٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٤، منشورات الأعلمي، تهران.
١٥. تاج العروس، الزبيدي، (١٢٠٥ ق)، تحقيق علي شيري، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١٦. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، (٨٠٨ ق)، الطبعة الرابعة، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٧. التاريخ الكبير، البخاري (٢٥٦ ق)، المكتبة الإسلامية، ديار بكر، تركيا.
١٨. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (٤٦٣ ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٩. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة

والنشر والتوزيع، بيروت.

٢٠. التبيان، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، تحقيق: أحمد حبيب قصير العاملي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

٢١. التحصين، السيد ابن طاووس، (٦٦٤ ق)، الطبعة الأولى، مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قم.

٢٢. تحف العقول، ابن شعبة الحراني، (القرن الرابع) تحقيق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.

٢٣. تحفة الأحوزي، المباركفوري (١٢٨٢ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق، دار الكتب العلمية، بيروت لبنان.

٢٤. تذكرة الحفاظ، الذهبي، (٧٤٨)، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

٢٥. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (٧٧٤ ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٢٦. تفسير البضاوي، (٦٨٢ ق)، بيروت، دار الفكر.

٢٧. تفسير الثعلبي، الثعلبي، (٤٢٧ ق)، تحقيق: أبي محمد بن عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

٢٨. تفسير الرازي، الفخر الرازي، (٦٠٦ ق)، الطبعة الثانية.

٢٩. التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٦ ق، مؤسسة الهادي، قم.

٣٠. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، (٣٢٠ ق)، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المجلاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.

٣١. تفسير القرطبي، محمد بن أحمد القرطبي، (٦٧١ ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردوني، دار

التراث العربي، بيروت.

٣٢. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (٥٤٨) الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت

لبنان.

٣٣. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (١١١٢ ق)، تصحيح وتعليق: السيد هاشم الرسولي

المختلّاتي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ ش، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.

٣٤. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوي، الطبعة

الثالثة، ١٣٦٤ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.

٣٥. تهذيب الكمال، أبي الحجاج يوسف المزّي، (٧٢٤ ق)، تحقيق: بشّار عواد معروف، الطبعة

الرابعة، ١٤٠٦ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.

٣٦. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ ش، منشورات الشريف الرضي،

قم.

٣٧. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي، (١٣٨٣ ق)، المطبعة العلمية، قم.

٣٨. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠١ ق، دار الفكر للطباعة

والنشر والتوزيع، بيروت.

٣٩. الجرح والتعديل، عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازي، (٣٢٧ ق)، الطبعة الأولى، دار إحياء التراث

العربي، بيروت.

٤٠. الخرائج والجرائع، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ ق) بإشراف السيد محمد باقر الموحّد الأبطحي،

الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق، مؤسسة الإمام المهدي، قم.

٤١. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة

المدرّسين في الحوزة العلمية، قمّ.

٤٢. الدرّ المثنور، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

٤٣. الدرّ النظيم، ابن حاتم العاملي، (٦٦٤ ق)، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قمّ.

٤٤. الدعوات، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق، مدرسة الإمام المهدي، قمّ.

٤٥. دلائل الإمامة، محمّد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، ١٤١٢ ق، مركز الطباعة

والنشر في مؤسسة البعثة، قمّ.

٤٦. روضة الواعظين، الفتال النيشابوري، (٥٠٨ ق)، تحقيق: محمّد مهدي الخرسان، منشورات

الشریف الرضي، قمّ.

٤٧. سنن ابن ماجه، محمّد بن يزيد القزويني (٢٧٣ ق) تحقيق محمّد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر،

بيروت.

٤٨. سنن أبي داود، ابن الأشعث السجستاني، (٢٧٥ ق)، تحقيق وتعليق: سعيد محمّد اللحام، الطبعة

الأولى، ١٤١٠ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٤٩. سنن أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دار المأمون.

٥٠. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٥١. سنن النسائي، النسائي، (٣٠٣ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع،

بيروت.

٥٢. سير أعلام النبلاء، الذهبي، (٧٤٨ ق)، الطبعة التاسعة، ١٤١٢ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.

٥٣. شرح أصول الكافي، مولى محمّد صالح المازندراني، (١٠٨١ ق)، تصحيح: السيّد علي عاشور،

الطبعة الأولى، ١٤٢١ ق، دار إحياء التراث للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.

٥٤. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ ق)، تحقيق: محمد الجلال، الطبعة الثانية،

١٤١٤ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قم.

٥٥. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة

مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.

٥٦. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (٣٥٤ ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.

٥٧. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصحّحة ومقابلة على

عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة.

٥٨. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، (٢٣٠ ق)، دار صادر، بيروت.

٥٩. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تقديم: السيّد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ ق،

منشورات المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.

٦٠. عمدة القاري، العيني، (٨٥٥ ق)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.

٦١. عون المعبود، العظيم الآبادي (١٣٢٩ ق) الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.

٦٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق وتقديم: الشيخ حسين

الأعلمي، ١٤٠٤ ق، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت.

٦٣. الفارات، إبراهيم بن محمد الشقفي، (٢٨٣ ق)، تحقيق: سيّد جلال الحسيني، مطبعة بهمن

بالأوفسيت.

٦٤. غاية المرام، السيّد هاشم البخراني، (١١٠٧ ق)، تحقيق: السيّد علي غاشور

٦٥. الغيبة، الشيخ الطوسي، (٤٦٠)، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.

٦٦. الغيبة، محمد بن إبراهيم النعماني، (٣٨٠ ق)، تحقيق: فارس حسّون كريم، الطبعة الأولى،

١٤٢٢ ق، أنوار الهدى.

٦٧. فتح الباري، ابن حجر العسقلاني، (٨٢٥ ق)، الطبعة الثانية، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

٦٨. فضل الكوفة ومساكنها، محمد بن جعفر المشهدي، (القرن السادس)، تحقيق محمد سعيد

الطريحي، دار المرتضى، بيروت.

٦٩. فوائد العراقيين، ابن عمرو النقاش، (٤١٤ ق)، تحقيق مجي؟؟ السيد إبراهيم، مكتبة القرآن،

القاهرة.

٧٠. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة

الأولى، ١٤١٥ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.

٧١. قرب الإسناد، الحميري القمي، (٣٠٠ ق)، مؤسسة آل البيت للإحياء التراث، قم.

٧٢. قصص الأنبياء، قطب الدين الراوندي، (٥٣٧ ق)، تحقيق غلامرضا عرفانيان، الطبعة الأولى،

١٤١٨ ق، مؤسسة الهادي.

٧٣. الكامل، عبد الله بن عدي، (٣٦٥ ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة ثالثة، ١٤٠٩ ق، دار

الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٧٤. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، (٦٣٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ ق، دار صادر، بيروت.

٧٥. كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، (٢٢٩ ق)، تحقيق: الدكتور سهيل زكار، ١٤١٤ ق، دار الفكر

للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

٧٦. كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني، (١١٦٢ ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ ق، دار الكتب

العلمية، بيروت.

٧٧. كشف الغمّة، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ ق، دار الأضواء، بيروت.

٧٨. كفاية الأثر، الخزّاز القمي، تحقيق عبد اللطيف الكوهكمري، ١٤٠١ ق، انتشارات بيدار.
٧٩. كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٤٠٥ ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٨٠. كنز العمال، المتقي الهندي، (٩٧٥ ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حبياني، تصحيح وقهرسة: الشيخ صفوة السقا، ١٤٠٩ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٨١. مجمع البحرين، الشيخ الطريحي، (١٠٨٥ ق)، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ ق، مكتب النشر الثقافة الإسلامية.
٨٢. مجمع الزوائد، الهيثمي، (٨٠٧ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٨٣. مختصر البصائر، الحسن بن سليمان الحلّي، (٨٣٠ ق)، تحقيق مشتاق المظفر.
٨٤. مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلّي، (القرن التاسع)، انتشارات الرسول المصطفى، قم بالأوفست عن طبعة منشورات المطبعة الحيدرية في النجف الأشرف.
٨٥. المزار، محمّد بن المشهدي، (٦١٠)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٩ ق، نشر القيوم، قم.
٨٦. المستدرّك، الحاكم النيسابوري، (٤٠٥ ق)، إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، طبعة مزيّدة بفهرس الأحاديث الشريفة.
٨٧. مستدرّك الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، مؤسسة آل البيت، قم.
٨٨. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (٢٤١ ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.
٨٩. مسند الشاميين، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ ق)، تحقيق حمدي عبد الحميد السلفي، الطبعة الثانية، ١٤١٧ ق، مؤسسة الرسالة بيروت.

٩٠. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، أبو الفضل علي الطبرسي (القرن السابع)، تحقيق مهدي هوشمند، الطبعة الأولى، ١٤١٨ ق، دار الحديث، قم.
٩١. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، علي الكوراني، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
٩٢. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.
٩٣. معجم البلدان، ياقوت بن عبد الله الحموي، (٦٢٦ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٩٩، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٩٤. المعجم الصغير، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ ق)، دار الكتب العلمية، بيروت.
٩٥. المعجم الكبير، الطبراني، (٣٦٠ ق) تحقيق حمدي السلفي، دار إحياء التراث العربي، بيروت لبنان.
٩٦. الملاحم والفتن، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٦ ق، مؤسسة صاحب الأمر.
٩٧. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٩٨. الهداية الكبرى، الحسين بن حمدان الخصيبي، (٣٤٤ ق)، الطبعة الرابعة، مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٩٩. ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي، (١٢٩٤ ق)، تحقيق: علي جمال أشرف، الطبعة الأولى، دار الأسوة للطباعة والنشر.

سوالات

مسابقه کتاب خوانی

۱. نماینده امام زمان (عج) در مکه چه کسی خواهد بود؟
الف. صباح ب. سید حسینی ج. سید محمد
۲. این سخن از کیست؟ «بار خدایا! تو وعده دادی که بندگان خویش را فرمانروای زمین گردانی»
الف. پیامبر ب. امام زمان (عج) ج. جبرئیل
۳. از زمان ظهور امام زمان (عج) تا حکومت جهانی مهدوی چند ماه طول می کشد؟
الف. هفت ماه ب. هشت ماه ج. چهارده ماه
۴. کدام آیه مناسب با وقتی است که امام زمان (عج) دست خود را برای بیعت باز می کند؟
الف. ید الله فوق ایدیهم ب. بسم الله الرحمن الرحیم ج. ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
۵. کدام گزینه در مورد «بیت المعمور» صحیح است؟
الف. خانه خدا در آسمان هفتم ب. خانه خدا در آسمان چهارم ج. محل صعود فرشتگان
۶. سیصد و سیزده یار اصلی امام زمان (عج) چه زمانی در کنار کعبه جمع می شوند؟
الف. نهم محرم ب. دهم محرم ج. ۲۵ ذی الحجه
۷. سفیانی قبل از فرستادن سپاه به مکه چه مناطقی را تصرف کرده است؟
الف. سوریه، اردن ب. سوریه، کوفه، مدینه ج. فلسطین، سوریه، مدینه
۸. «بیدا» در چه مکانی واقع شده است؟
الف. نزدیک مکه ب. نزدیک مدینه ج. نزدیک کوفه
۹. لشکر سفیانی که در دل زمین فرو می رود چند سرباز دارد؟
الف. پنجاه هزار ب. هفتاد هزار ج. سیصد هزار

۱۰. پیراهن امام زمان (عج) در ابتدا پیراهن کدام پیامبر بوده است؟

الف. عیسی (ع) ب. ابراهیم (ع) ج. نوح (ع)

۱۱. کدام یک از بانوان در لشکر امام زمان (عج) حضور دارند؟

الف. سمیه، ام ایمن ب. ام ایمن، هاجر ج. فضه، ام سلمه

۱۲. بر روی شمشیر یاران امام چند کلمه رمزگونه نوشته شده است؟

الف. هفتاد کلمه ب. هزار کلمه ج. چهل کلمه

۱۳. علت رجوع مجدد لشکر امام زمان (عج) به مکه چیست؟

الف. شورش مردم مکه ب. کشته شدن سید محمد ج. تشنگی لشکریان

۱۴. سید حسنی کدام یک از موارد زیر را از امام زمان (عج) طلب می کند؟

الف. قرآن پیامبر ب. ذوالفقار ج. انگشتر پیامبر

۱۵. چه کسی سفیانی را اسیر می کند و نزد امام زمان (عج) می آورد؟

الف. شعیب بن صالح ب. مقداد ج. صیاح

۱۶. امام زمان (عج) چه مکانی را به عنوان محل زندگی خود انتخاب می کند؟

الف. مسجد کوفه ب. مسجد سهله ج. مسجد قبا

۱۷. جمله «البيعة لله» در کجا نوشته شده است؟

الف. روی پرچم امام زمان (عج) ب. روی شمشیر یاران امام ج. روی پرده کعبه

۱۸. شعار لشکریان امام زمان (عج) چیست؟

الف. یا حسین! ب. یا مهدی! ج. یا انارات الحسین!

۱۹. سفیانی با چه تعداد نیرو به شهر کوفه حمله می کند؟

الف. هفتاد هزار نفر ب. صد و هفتاد هزار نفر ج. چهل هزار نفر

۲۰. یاران امام برای تحقق حکومت جهانی مهدوی با چند شهر یا کشور می جنگند؟

الف. چهل ب. سیزده ج. پنجاه

بیوگرافی نویسنده:

مهدی خدّامیان آرائی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل - اصفهان - دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

وی سال ۱۳۷۶ به قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد. در حال حاضر یکی از اساتید حوزه علمیّه قم می باشد که مباحث تاریخ تدوین حدیث ایشان با استقبال خوبی روبرو شده است.

خدّامیان ضمن تحصیل، رشته مورد علاقه اش را در زمینه علم حدیث پی گیری نمود و اولین کار پژوهشی - عربی خود را در سال ۱۳۸۵ به اتمام رساند. این تحقیق در زمینه کتاب ارزشمند آداب امیرالمؤمنین (علیه السلام) می باشد که در مؤسسه پژوهشی دار الحدیث قم به زیور طبع آراسته گردید و در چهارمین همایش اهل قلم استان اصفهان به مقام برتر دست یافت.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸۸/۸/۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این سری مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

روی در کتاب الصحيح فی فضل زیارة الرضویة به بررسی صحت احادیثی پرداخته است که در فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام وارد شده است و آستان قدس رضوی به چاپ این اثر اقدام نمود. در پی کسب این موفقیت، دفتر جنبش نرم افزاری حوزه علمیه قم نیز نشست علمی مبانی زیارت گرایشی را با حضور خدامیان برگزار نمود تا زمینه آشنایی بیشتر با مبانی علمی ایشان فراهم گردد.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالی شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهرس الشیعه نام دارد.

خدامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۳۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است.

قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار است. حضور در برنامه های مختلف صدا و سیما از دیگر فعالیت های ایشان می باشد.

کتاب های این نویسنده با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

آشنایی با آثار نویسنده

* کتب فارسی:

۱. همسر دوست داشتنی، (راهی برای کسب محبت در زندگی)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۲. داستان ظهور، (زیبایی های ظهور امام زمان علیه السلام)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۳. قصه معراج، (حوادث سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۴. در آغوش خدا، (ترس از مرگ را در خود از بین ببرید)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۵. لطفاً لبخند بزنید، (شادی و نشاط را تجربه کنید)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۶. با من تماس بگیرید، (راه و رسم دعا کردن)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۷. در اوج غربت، (داستان سفر مسلم بن عقیل به کوفه)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۸. نوای کاروان، (حوادث آغاز قیام امام حسین علیه السلام)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۹. راه آسمان، (حرکت امام حسین علیه السلام به سوی عراق)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۱۰. دریای عطشی، (ورود امام حسین علیه السلام به کربلا)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۱۱. شب رؤیایی، (حوادث شب عاشورا)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۱۲. پروانه های عاشق، (حوادث صبح عاشورا)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۱۳. طوفان سرخ، (حوادث عصر عاشورا)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۱۴. شکوه بازگشت، (سفر کاروان اسیران به کوفه و شام)، نشر وثوق، ۱۳۸۷، قم.
۱۵. هفت شهر عشق، (مجموعه کتاب های شماره ۸ - ۱۴)، نشر وثوق، ۱۳۸۸، قم.
۱۶. در قصر تنهایی، (داستان حماسه صلح امام حسن علیه السلام)، نشر وثوق، ۱۳۸۸، قم.
۱۷. فریاد مهتاب، (خاطرات مادر مظلوم مدینه)، نشر وثوق، ۱۳۸۸، قم.
۱۸. آسمانی ترین عشق، (فضائل شیعه اهل بیت علیهم السلام بودن)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۱۹. بهشت فراموش شده، (احترام به پدر و مادر)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۰. فقط به خاطر تو، (آثار اخلاص در عمل)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۱. راز خوشنودی خدا، (آثار کمک کردن به دیگران)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۲. چرا باید فکر کنیم؟ (اهمیت اندیشه و آثار آن)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.

۲۳. خدای قلب من ، (راه آشتی با خدا در قالب دعا)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۴. به باغ خدا برویم ، (آثار حضور در مسجد)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۵. راز شکرگزاری ، (آثار و برکات شکر نعمت‌های خدا)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۶. حقیقت دوازدهم ، (ولادت امام زمان علیه السلام در کتب تشن)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۷. لذت دیدار ماه ، (فضیلت زیارت امام رضا علیه السلام)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۸. سرزمین یاس ، (بخشش فدک به فاطمه علیها السلام)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۲۹. آخرین عروس ، (داستان حضرت ترجس علیها السلام از روم تا سامرا)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۳۰. یک سید آسمان ، (نگاهی نو به چهل آیه قرآن)، نشر وثوق، ۱۳۸۹، قم.
۳۱. روی دست آسمان ، (خاطرات غدیر خم)، نشر دلیل ما، ۱۳۸۸، قم.
۳۲. معجزه دست دادن ، (آثار دست دادن با یکدیگر)، نشر وثوق، ۱۳۸۶، قم.

❖ کتب عربی:

۳۳. تحقیق «فهرست سعد» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۳۴. تحقیق «فهرست الحمیری» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۳۵. تحقیق «فهرست حمید» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۳۶. تحقیق «فهرست ابن بطّّة» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۳۷. تحقیق «فهرست ابن الولید» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۳۸. تحقیق «فهرست ابن قولویه» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۳۹. تحقیق «فهرست الصدوق» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۴۰. تحقیق «فهرست ابن عیدون» ، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم.
۴۱. تحقیق «آداب أمير المؤمنين علیه السلام» ، مؤسسه دار الحديث، قم.
۴۲. الصحيح فی فضل الزيارة الرضویة . بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.
- این کتاب در مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت - ۲۰۰۹ مقام اول را به دست آورد.
۴۳. الصحيح فی البکاء الحسینی . واحد فرهنگی حرم امام حسین علیه السلام.
۴۴. الصحيح فی فضل الزيارة الحسینیة : واحد فرهنگی حرم امام حسین علیه السلام.
۴۵. الصحيح فی کشف بیت فاطمه علیها السلام ، آمادة چاپ.